

بیشتر فراز
هنر ساز

پیش از آغاز

هشت‌فراز، هزار نیاز
پیش از آغاز
اثری از: هدی صابر
ویرایش اول، خرداد ۱۳۹۱
بهای تکثیر: ۱۰۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

نشست اول

- شرایط تاریخی، ضرورت واریسی تاریخی و کارایی های آن ۱۱
- ضرورت رویکرد به تاریخ ۱۲
- چرا تاریخ؟ ۱۹
- شرایط تاریخی، ضرورت واریسی تاریخ و کارایی های آن ۲۱
- ایران، کشور تاریخ شفاهی ۲۱
- فقدان نهاد های مستقل ثبت و پژوهش تاریخی ۲۲
- حافظه زدایی تاریخی ۲۲
- انقراض نسل صاحب حافظه ی تاریخی ۲۴
- گسست میان سه نسل ۲۴
- بی میلی نسل نو به مطالعه ۲۵
- نگاه نقطه ای به تاریخ ۲۶
- غلبه ی تفسیر بر پژوهش ۲۶
- چهره شناسی به جای دوره شناسی ۲۶
- تبدیل شدن «دور باطل» و «سیکل معیوب» به ایدئولوژی دورانی ۲۷
- یأس تاریخی ۲۸
- ضرورت های واریسی تاریخ ۲۹
- رفع نقیصه ی فقدان حافظه تاریخی ۲۹
- برداشت از تاریخ مشحون و انباشته ۲۹
- متقاضی بودن تاریخ ۲۹
- کارایی واریسی تاریخ ۳۰

نشست دوم

۳۷	«فلسفه‌ی تاریخ، سمتِ تاریخ و جانِ تاریخ»
۳۸	تاریخ در منظرگاه قدیم
۳۸	تاریخ در منظرگاه قرونِ وسطی
۴۰	سه شوک تاریخی
۴۱	تاریخ در منظرگاه جدید
۴۳	فلسفه‌ی تاریخ؛ واژه‌ی مولودِ دوران نو
۴۳	هگل آغازگر
۴۸	گونه‌های اصلی مواجهه با تاریخ معنادار شده
۴۸	گونه‌ی هگلی
۵۲	گونه‌ی مارکسی
۵۸	گونه‌ی توین‌بی

نشست سوم

۶۵	عناصر درک توحیدی از تاریخ
۶۶	خدا
۶۸	عالم
۶۹	تاریخ
۷۰	انسان
۷۳	پیام
۷۵	جوهره‌ی تاریخ
۷۶	منطق تاریخ
۷۸	تکامل تاریخ
۷۹	موانع تکامل
۸۱	صبرورت
۸۱	غایت
۸۶	فرجام

به نام رفیق رهگشا

هشت فراز، هزار نیاز عنوان سلسله آموزش‌هایی است که توسط هدی صابر با هدف «نقبی به گذشته‌های تاریخی و تسطیح معبری به سمت حال» از آذرماه ۱۳۸۵ تا آبان ۱۳۸۷ در حسینیه ارشاد برگزار شد. دغدغه‌های او برای فردای ایران او را به این سمت سوق داد که در ۷۵ نشست جوانانی علاقمند را برای هم‌اندیشی و درس‌آموزی از تاریخ گرد هم آورد تا برگ‌های تاریخ سده‌ی اخیر را به قصد «غبارروبی از گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها و عبرت‌آموزی‌ها» با هم ورق زنند؛ به کلام او «ما برگ نزنیم، که برگ زند؟»

متن پیش رو حاصل سه جلسه‌ی نخست و مدخلی برای ورود به تورق هشت فراز مبارزاتی تاریخ معاصر ایران است که پس از پیاده‌سازی به رویت هدی صابر رسیده است و از این جهت دخل و تصرفی در آن صورت نگرفته و فقط بنا به ضرورت، کلماتی در کרוشه و یا توضیحاتی تکمیلی در پاورقی اضافه شده است.

شهیّد ما در اولین نشست گفت: «نظر این است که اگر ضرورت‌های یک بحث، کارایی و مبانی تئوریک آن باز نشود، ورود به متن یک بحث زیاد کارگشا نیست. اول باید مشخص شود که در چه شرایطی این بحث را شروع می‌کنیم و در پی چه ضرورتی، به دنبال چه هستیم و تاریخ را چطور نگاه می‌کنیم. بعد سعی می‌کنیم بحث جان تاریخ، سمت و فلسفه‌س تاریخ باز شود. در هر فراز ابتدا اهمیت دوره از نظر تاریخی در یک مقدمه‌ی کوتاه توسط مهندس عزت‌الله سبحانی [و دیگر سخنرانان مهمانان] بیان می‌شود و سپس به موارد زیر پرداخته می‌شود:

«فضاشناسی دورانی بین‌المللی، فضاشناسی داخلی، متن فراز، شعار محوری و شعارهای غیرمحوری، مطالبه‌ی اصلی، نیروی آغازگر، رهبری، تشکیلات و سازماندهی، ایدئولوژی، استراتژی، مشی، ناکامی‌ها، دستاوردها، جمع‌بندی همان فراز. بعد از هشت فراز با کمک هم جمع‌بندی متصلی که همه‌ی فرازها را در دل خود ثبت و ضبط کرده باشد، ارائه می‌دهیم.»

هشت فراز یادشده که به تدریج در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت عبارتند از:

- جنبش تنباکو؛
- انقلاب مشروطه؛
- نهضت جنگل؛
- نهضت ملی شدن نفت؛
- نهضت ۱۵ خرداد؛
- جنبش چهل و پنجاه؛
- انقلاب؛
- اصلاحات.

به قول او «فرستی تخصیص دهیم برای برگ زدن آموزشی و پُردقتِ هشت فراز مبارزاتی سده‌ی اخیر.»

با سپاس فراوان از همه دوستان و شاگردان صمیمی وی
فیروزه صابر

« ضرورت رویکرده تاریخ »

مهندس عزت الله سحابی

« شرایط تاریخی، ضرورت و ارسای تاریخی و کارایی های آن »

نشت اول

سه شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۵

بحث آغازین:

شرایط تاریخی، ضرورت واریسی تاریخی و کارایی‌های آن

«مگر در زمین سیری توام با مشاهده نکرده‌اند تا ببینند فرجام پیشینیان چگونه بود؟ آنان نیرومندتر بودند و در زمین تغییراتی دادند و پیش از ایشان آبادش کردند و پیامبران نشان‌های روشن بر آنها عرضه کردند. پس خدا بر آن نبود که بر آنها ستم کند، بلکه آنها خود در حق خویش ستم می‌کردند» (روم، ۹).
به‌نام خدا، خدای ناظر و مشرف بر همه‌ی روندها، فرازا و نیازها. سلام بر جمع، خوشبخت و خرسند از هم‌نشینی، هم‌سفره‌گی و هم‌اندیشگی با شما.

آغاز نشست اول با عنوان «هشت فراز، هزار نیاز». به امید آنکه طی نشست‌های متعدد بنگریم و واریسیم تاریخ متاخر میهن هزار نیاز، فراز به فراز؛ تنباکو، مشروطه، جنگل، نهضت ملی، ۱۵ خرداد، جنبش ۵۰-۴۰، انقلاب و اصلاحات.

در ابتدای این مسیر مشترک و پیش از ورود به متن فرازا، فتح باب می‌کنیم با کلام «مهندس عزت‌الله سبحانی»، سپیدموی حامل تاریخی، با عنوان «ضرورت رویکرد به تاریخ». پس از آن، نشست رأ‌پی می‌گیریم با [طرح] چند بحث مقدماتی به‌عنوان پیش‌نیازهای بحث اصلی. [اکنون] از آقای مهندس تقاضا می‌کنیم بحث خود را ارائه دهند.

ضرورت رویکرد به تاریخ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. رَبَّنَا وَفَقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَجَنَّبْنَا مِمَّا لَا تُحِبُّ. با عرض سلام خدمت خواهران و برادران. مسبق هستید که پیشرفت سریع علم و تکنولوژی به دلیل این است که روش‌های نوین و روند تحول تکنولوژی، بر علم مبتنی است؛ روشی که آزمون و خطا نامیده می‌شود. به این معنا که در زمینه‌ی کار، تحقیق و تفحص علمی، تجربه و مشاهده‌ی واقعیات خارج از ذهن، اساس کار است و طبعاً هر تجربه و مشاهده‌ی نیازمند یک مجموعه اصول راهنما است تا آن کار، آن رفتار یا آن تجربه‌اندوزی، با تحقق و پیشرفت قابل توجه همراه باشد یا به تعبیری با کمترین هزینه، به کارآمدترین و پرمحصول‌ترین نتیجه منجر بشود. این روش آزمون و خطا، روشی است که از ۳۰۰ سال پیش در مجموعه علوم شروع شد، ابتدا از طریق دکارت و بعدها کانت و دیگران و امروزه به مقام والائی رسیده است. در جریان آزمون و خطا، هر محققى که به پژوهش در رشته‌ای یا شعبه‌ای از علوم مشغول است، طبعاً یک سری اصول راهنمای عملش است. این اصول راهنمای عمل، تئوری نامیده می‌شود. پژوهشگر نه تنها در نتایج تجربی مرتباً تفحص و بررسی و تجدیدنظر کرده یا به اصلاح و رفع عیب [می‌پردازد]، حتی در متن تئوری هم این قانون‌مندی را رعایت می‌کند. در هر قرن یا هر چند دهه‌ای یک تئوری بر فضای علمی دوران سایه انداخته و این تئوری در واقع حکم راهنمای عمل برای محققین و دانشمندان بوده است. لکن روی آن تئوری تعصب نورزیده‌اند و هر زمان که دیده‌اند مشاهداتی در عالم خارج و در جهان طبیعت می‌شود یا اتفاقاتی می‌افتد یا اشیائی کشف می‌شود که تئوری موجود قادر به تبیین و توضیح آن نیست،

تئوری را تغییر داده‌اند و به‌همین دلیل است که علوم در طی سه چهار قرن اخیر با سرعتی بسیار بیشتر از دو سه هزار سال قبل از آن پیشرفت کرده است.

در مورد زندگی فردی و اجتماعی انسان هم باز همین اصول حاکم و صادق است. در امور انسانی و همچنین اجتماعی و نیز در سطح یک جامعه، یک ملت یا به‌طور عام‌تر، در کل جهان باز از همین روش بایستی تبعیت کرد زیرا این روش امتحان خودش را [پس] داده است.

مجموعه رخدادهایی را که در جوامع انسانی در مسیر علمی صورت می‌گیرد، تاریخ می‌نامیم. بنابراین علم تاریخ عبارت است از روش تحقیق و تفحص علمی در حوزه‌ی تحولات، تغییرات و حوادث اجتماعی و تاریخی. بنابراین اگر ما طالب این باشیم که در حرکت اجتماعی و سیاسی خود راهبردی درست و کم‌خطر را در پیش بگیریم و به بن‌بست و مشکلات غیرقابل‌حل بر نخوریم یا هزینه‌ی زیاد انسانی و اقتصادی نپردازیم، می‌بایستی روش علمی را در تاریخ پیش بگیریم. بنابراین کاربرد این روشمندی در کار تحقیق تاریخی یک اصل ضروری است برای شناخت جامعه و تحولات آن و شناخت سرنوشت و آینده‌ی جامعه.

از طرف دیگر در آموزه‌های مذهبی ما نیز بر تاریخ تاکید فراوانی شده؛ تا جایی که جایگاه تاریخ و تحقیق تاریخی در واقع موازی و هم‌شان کتاب آسمانی فرض شده است. برای مثال خدمتتان عرض می‌کنم در «سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۱۳۷ و ۱۳۸» می‌فرماید: «قَدْخَلْتُمْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ* هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ». قبل از شما هم ملت‌ها، امت‌ها، مکتب‌ها و مذهب‌های بسیار آمده‌اند و رفته‌اند و شما هم با دقت و مطالعه، تفحص و تحقیق کنید - منظور از سیر این نیست که فقط حرکت مکانی بکنید - تا ببینید عاقبت آن کسانی که اصول روشمندی و حقایق جهان را تکذیب کرده‌اند یا به آن اعتماد نکرده‌اند، چه شد؟ این عمل یعنی تحقیق و تفحص، «بَيَانٌ لِلنَّاسِ»

برای مردم عادی روشن‌نگر است، بیدارشان می‌کند، هوشیارشان می‌کند اما برای متّین، «هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» است. برای متّین، هم هدایت، هم موعظه و هم عبرت‌آموزی است. مردم عادی ممکن است از مطالعه‌ی تاریخ خیلی درسی نگیرند ولی آن کسی که اهل تفحص و دقت و پرهیزگاری است، از حوادث تاریخ درس می‌گیرد؛ «هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ». همین مقامی را که خداوند در این آیه برای تحقیق و تفحص، یعنی تجهیز به علم تاریخ قائل شده، در آغاز قرآن برای خود قرآن به‌کار می‌برد. در «سوره‌ی بقره» می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ». یعنی همان کارکردی که تاریخ برای متّین دارد، قرآن هم برای متّین دارد. بنابراین از این جهت می‌بینیم که تاریخ در واقع هم‌شان با قرآن فرض شده است.

اما متّین کیستند؟ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ». متّین آنهایی هستند که ایمان به غیب دارند و نماز بر پا می‌دارند و از دارائی‌شان، اعم از دارایی مادی یا معنوی، انفاق می‌کنند و بدون توقع به دیگران می‌بخشند. ایمان به غیب یعنی چه؟ ایمان به غیب یعنی اینکه انسان عمیقاً به این مومن باشد که بسیاری از امور در این عالم هست که ما نمی‌دانیم. یعنی نگوید یا ادعا نکند که هرچه هست ما شناخته‌ایم، دیده‌ایم و علم ما همه چیز را کشف کرده. نه، بداند که بسیاری چیزها هست که ما نمی‌شناسیم یا ندیده‌ایم و نمی‌دانیم یا حقیقتش را درک نکرده‌ایم. بنابراین نیاز به تلاش برای شناخت جهان، که همان شناخت حوادث جهان، شناخت اشیای جهان و کسب معرفت عمیق درباره‌ی ریشه‌های آنهاست، همیشه وجود دارد. اگر کسی این ایمان را نداشته باشد، اصلاً دنبال تحقیق نمی‌رود. مرحوم «ماکس پلانک» در کتاب علم به کجا می‌رود، همین مطلب را با بیان دیگری می‌گوید؛ او می‌گوید در سابق بر سر در آکادمی‌های ارسطو نوشته بودند، هرکس هندسه نمی‌داند، وارد نشود ولیکن امروزه بر سر در دانشگاه علم یا بر سر در کاخ علم نوشته‌اند که هرکس ایمان ندارد، وارد نشود - بحث ایمان علمی است - صحبت ایمان مذهبی نیست، چرا که ایمان به

غیب، ایمان به این است که ما یا من، شخص یا مجموعه‌ی دانشمندان یا اصلا مجموعه‌ی علوم و معارف بشری، هنوز بسیاری نادانسته‌ها و ناشناخته‌ها را در پیش داریم که بایستی آنها را پیدا کنیم، کشف کنیم و تحلیل کنیم؛ انسان باید این ایمان را داشته باشد، اگر نداشته باشد چه؟ پلانک می‌گوید، اگر این ایمان نباشد، اصلا محقق به دنبال تحقیق نمی‌رود و انگیزه‌ای برای تحقیق ندارد.

بنابراین از این منظر می‌بینیم قرآن از یک طرف همان مقامی را که برای تاریخ قائل است، برای قرآن هم قائل است؛ «هُدًى وَّ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ». سپس [ویژگی] متَّقین را تعریف می‌کند که این تعریف جدا از مذهب، در علوم و پیشرفت‌های بشری هم صادق است و آن ایمان به غیب داشتن است. ایمان به غیب داشتن یعنی این تواضع را داشتن که بپذیریم ما همه‌ی موجودات عالم یا همه‌ی حوادث عالم، اعم از حوادث طبیعی یا حوادث تاریخی و اجتماعی را نمی‌شناسیم. یا ندیده‌ایم و یا اصلا کشف نکرده‌ایم؛ یا اگر هم وجود آنها را کشف کرده‌ایم، ماهیت، عمق و یا ریشه‌هایش را نمی‌شناسیم. بنابراین همیشه باید نیاز به تحقیق و تفحص عمیق را با همان روشی که امتحان شده - روش آزمون و خطا - بپذیریم. در برابر حقیقت موجود در آن عالم هم باز همین تواضع و ایمان به غیب لازمه‌ی شروع به کار و لازمه‌ی اقدام و پیشرفت است.

ما ملت ایران هم از این قاعده مستثنا نیستیم. ما ملتی هستیم که دارای سه هزار سال تاریخ مدون - و شاید بسیار بیشتر از آن [تاریخ] غیرمدون - هستیم. کمتر ملتی چنین سابقه‌ی طولانی و پیشینه‌ی تمدنی‌ای دارد. از طرف دیگر، ملت ایران، ملتی است که با مذهب توحیدی زرتشت و با حرکت زرتشت پیامبر، حیاتش آغاز شده و باز کمتر ملتی این چنین است. ما ملت، این خصوصیت را داریم که آغاز حیات ملی و اجتماعی‌مان توحیدی بوده است. به علاوه، دارای سه هزار سال تاریخ مدون بسیار بسیار پر فراز و نشیب [هستیم و] شکست‌ها و پیروزی‌ها [ی بسیاری] داشته‌ایم. تا مدت‌ها ما یکی

از ابرقدرت‌های جهان بوده‌ایم. ما به کاروان علم و تمدن بشری خدمت‌های بسیاری کرده‌ایم، اگرچه در ۲۰۰-۳۰۰ سال اخیر درجا می‌زنیم و عقب‌مانده شده‌ایم و لکن در گذشته‌ی تاریخی ما خدمات مان ثبت است و مورد قبول دنیای متمدن و علم‌شناس امروز نیز هست.

به هر صورت، بدون اینکه بخواهیم خودمان را به گذشته دلخوش کنیم یا از آن مغرور شویم، ملت ایران تاریخ و سرگذشتی دارد غیر از همه ملت‌های جهان، هم از لحاظ طول مدت، هم از لحاظ کیفیت تشکیل و تکوین و هم از نظر فراز و فرودهایی که در طول این مدت طولانی داشته است. حتی ملت چین که یکی از ملت‌های بزرگ و پُرسابقه‌ی تاریخی است، چنین سابقه‌ی تمدنی عظیمی مثل ایرانیان ندارد. بنابراین ما ملت از نظر گذشته‌مان، نیازی مضاعف به شناخت تاریخ داریم؛ باید تاریخ را بخوانیم و عمیقاً سوابق و علل آن شکست‌ها و پیروزی‌ها را بشناسیم. تمدنی که به‌خصوص دوره‌ی خاصی [از آن] یعنی قرن چهارم تا قرن دهم هجری، مورد تعجب بسیاری از اسلام‌شناسان و شرق‌شناسان قرار گرفت. حتی تعجب محققین مارکسیست هم نسبت به این دوره برانگیخته شده است. خوب چنین ملتی با این سابقه‌ی تمدنی که مورد قبول دوست و دشمن است، نمی‌بایستی امروز این جور عقب‌مانده یا این جور دچار گرفتاری‌های عظیم سیاسی و اجتماعی باشد؛ یا امروزه در میان همسایگان یا هم‌قاره‌ها، [یعنی] آسیایی‌ها جزو عقب‌مانده‌ترین‌ها طبقه‌بندی شود. صرف‌نظر از آنکه دارای منابع مادی و طبیعی بسیار زیادی است که خیلی‌ها ندارند، به‌علاوه، از نظر استعدادهای انسانی هم - باز بدون غرور یا خودستایی ملی - منابعی سرشار در اختیار داریم. هر جا ایرانی‌ها بوده‌اند، درخشیده‌اند؛ همین چند شب پیش یک دکتر ایرانی را در همین صدای آمریکا آوردند و با وی مصاحبه کردند؛ ایشان که پروژه‌ی مسافرت به مریخ را در ناسا سرپرستی می‌کند، یک ایرانی جوان است. ما از این‌گونه استعدادها بسیار داریم. هر ایرانی که به خارج رفته و فضا و بستری برای برون‌داد و شکفتگی استعدادهای خود یافته، در آنجا

درخشیده است، شاید بیشتر از ملت‌های دیگر.

خوب، از این جهت که هم کشورمان آن سابقه‌ی تاریخی را دارد، هم از این جهت که دارای این چنین نیروی انسانی صاحب استعداد‌های بسیار است و هم از این نظر که به لحاظ ذخایر مادی و طبیعی و معدنی هم بسیار غنی است، حق نیست که امروزه در دنیای متمدن این جایگاهی را که [اکنون] داریم، داشته باشیم. حالا کشف اینکه چرا این چنین هستیم، خود یکی از مباحث تاریخی صد سال - دویست سال اخیر ماست. لذا واجب است که ما به غور و غوص تاریخی بپردازیم.

ما شاهدیم که همین کشورهای همسایه‌مان در قاره‌ی آسیا که [بسیاری‌شان] فاقد منابع نفتی هستند، سرعت رشد و پیشرفتشان در بیست سال اخیر بسیار بیشتر از ما بوده است. مثلاً کشور اردن، کشور ذاتا فقیری است که هیچ منابع طبیعی و درآمد طبیعی قابل توجهی ندارد. اردن در این سال‌های عمر جمهوری اسلامی، آنقدر پیشرفت کرده که اگر کسی حالا به آن کشور برود و مشاهداتش را با سفر مثلاً بیست سال پیش خود مقایسه کند، آن کشور را نمی‌شناسد. کشور هندوستان نیز سرزمینی است در حدود دو برابر وسعت ما، ولی با جمعیتی بیش از ۱۵ برابر ما، سرزمینی است ذاتا فقیر، یعنی این سرزمین نسبت به آن جمعیت فقیر است و نمی‌تواند همه‌ی مردم را واقعا اداره کند. اما الان هند در واقع نهمین اقتصاد جهان شمرده می‌شود و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۲۰ چهارمین اقتصاد جهان شود و این جهش خیلی مهم است. هند نه فقط از لحاظ مواد غذایی خودکفا شده، بلکه صادرکننده هم شده است. در زمینه‌ی صنعتی هم که از سوزن خیاطی تا هواپیما و کشتی‌های جنگی و تاسیسات اتمی، همه چیز را خودش می‌سازد.

چندی پیش آقای «کوفی عنان» سفری به ایران آمد، بعد رفت و گفت ایرانی‌ها اگر از کشورشان خارج شوند و کشورهای دور و بر خود را ببینند، همه [آن‌گاه] به این حقیقت اعتراف می‌کنند که واقعا عقب‌مانده هستند. به هر صورت برای کشور ما رسیدگی به این امر که چرا امروز عقب‌مانده‌ایم، از

اوجب واجبات ماست. اگر از این به بعد بخواهیم به هر حرکتی - اعم از سیاسی یا اجتماعی - دست بزنیم، باز هم باید اول چنین مطالعه‌ی تاریخی و تحقیقی‌ای کرده باشیم، تا ابزارهایی در دستمان باشد که بتوانیم حرکت کنیم. انشاءالله آقای صابر در جلسات آینده موفق خواهند شد این راه را بروند و این روش را تعقیب کنند.

ما اینجا جمع شده‌ایم، نه به‌عنوان یک گروه سیاسی متشکل و رسمیت‌دار، بلکه به‌عنوان جمعیتی که می‌خواهیم نقش سیاسی - اجتماعی در جامعه‌مان ایفا کنیم ولی حضور سیاسی را به سبک معمول فقط در کسب قدرت نمی‌بینیم. می‌خواهیم حرکت سیاسی‌ای بشود یا توسط ما انجام شود که این حرکت بر همه‌ی واقعیت‌های جامعه‌ی ایران، اعم از واقعیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، به همه، اشراف داشته باشد تا آن حرکت مطابق با واقعیت‌های تاریخی ملت ایران باشد. به این امید است که این جلسات را آغاز کرده‌ایم. البته راه و روش توفیق این جلسات هم مشارکت خود شماست، چه از طریق اظهارنظرهایی که می‌کنید و چه از راه پرسش‌ها، انتقادات و ابهام‌هایی که مطرح می‌کنید و موجب غنای این بحث و این درس و کلاس می‌شود.

[چرا تاریخ؟^۱]

مرگ هرگز برای ماضی نیست مرگ از بهر حال و آینده است
حال و آینده را توان کشتن لیک بگذشته تا ابد زنده است

چرا تاریخ؟ چه کار با گذشته؟ چه نیاز به حافظه؟ اکنونی که با همیم، در سالی تاریخی به سر می‌بریم. یک سده از جنبش پدران ما برای مشروط‌کردن حکومت و حد زدن به قدرت سپری شده، یک سده، نه به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن و نه بر بستری از پر قو؛ به قدر صد سال انباشته از شوق، حس، آرمان، مهر، رنج، مشقت، خون، اشک، عرق، پیچ، خم، کار، بار، یأس، بریدن، بازخیز، تدبیر، بازشوق، باریکه راه، پرتگاه، رستگاه، فصول بهاری، منظرگاه‌ها، چشم‌اندازها، پایداری‌ها، بازرفتن‌ها، از یار کمک خواستن‌ها!

چرا تاریخ؟ چه احتیاج به استخراج از این پهنه؟ چه لزومی به احتجاج از سَنه‌های کهنه؟ تاریخ، تنها داستان فرّاری است از پیشینیان؟ ما با تاریخ فاصله داریم یا با آن در تنیده‌ایم؟ دستیابی به جمع‌بندی تاریخی گپی است روشنفکرانه یا دست‌کم مایه‌ای است برای پیشبرد کالسه‌ی چهارچرخ آرمان‌ها در مسیری رو به جلو و رو به افق به سمت نور؟

تنفس در سده‌ی مشروطه، مسئولیتی مترتب بر خود دارد؛ [اینکه] چه بود؟ چه شد؟ اکنون در کجای تاریخ ایستاده‌ایم؟ پاسخ‌یابی برای مجموعه پرسش‌های مطرح، نیازمند تخصیص است؛ تخصیص وقت، تخصیص جان‌مایه‌ی فکر، تخصیص دقت و تخصیص تعقل اجتماعاً لازم.

۱. آغاز صحبت‌های شهید هدی صابر.

اینک همان مسئولیت مترتب، در مکانی که خود تاریخی است، گردمان آورده است. گردآمدنی برای نقب به گذشته‌ها و تسطیح معبری به سمت حال، به جانب اکنون. متعاقب این مسئولیت، ضرورتی است بر غبارروبی از گذشته‌ها، شفاف‌سازی‌ها، تجربه‌اندوزی‌ها و عبرت‌آموزی‌ها.

مقدم بر آنکه فرازهای پیشین را برگ زنیم، نخست شرایط کنونی را از منظری تاریخی بازشناسیم. سپس ضرورت‌های واری تاریخی را برشمردیم. در پس آن نیز دریابیم که تاریخ چیست، جانش، سمتش و فلسفه‌اش!

نشست اول با سخن یک پیر تاریخی آغاز شد، پیر صاحب‌تجربه و ملیس به کسوت. در پی سخنان آغازین مهندس اجازه می‌خواهم که در ادامه‌ی نشست، در ابتدا شرایط کنونی را از منظری تاریخی بازشناسیم و سپس ضرورت‌های واری تاریخی هشت فراز را برشماریم. آن‌گاه نشست بعدی را به تاریخ چیست اختصاص دهیم، به جانش، سمتش و فلسفه‌اش.

عقل و تجربه ایجاب می‌کند که در ابتدای هر بحث فکری، ضرورت و کارایی‌های بحث و مبانی تئوریک آنرا بررسییم. در پرتوی مرور ضرورت، کارایی و مبانی بحث، آگاه‌تر، روان‌تر و هدف‌دارتر می‌توان به متن بحث تاریخی وارد شد. در ابتدا شناسایی شرایط کنونی از منظری تاریخی؛

پیش از ورود به بحث، ضروری است عنوان کنم بر خلاف آقای مهندس سبحانی، بنده نه چهره‌ام، نه فردی تاریخی و نه صاحب‌کسوت. حامل تجارب انباشته‌ی تاریخی هم نبوده و رشته‌ی تحصیلی‌ام نیز تاریخ نیست. تنها سعی می‌کنم که پژوهنده باشم و مترتب بر آن، دغدغه‌های تاریخی و درک و دریافت‌های محدود خود را با شما در میان گذارم و به کمک یکدیگر و با مشارکت شما، هشت فراز سرشار از نیاز را واری کنیم.^۱

۱. این جمله در فایل صوتی سخنرانی این گونه بیان شده است: با اجازه‌ی آقای مهندس سبحانی، آقای شاه‌حسینی و دوستان، بحث را آقای مهندس شروع کردند که واجد شرایط شروع‌کنندگی بودند، سوابقشان، عبور از دلانهای پیچ در پیچ پنجاه و چندساله، شخصیت و کسوتشان. من نه شخصیت ویژه‌ای دارم، نه کسوتی دارم، نه دود چراغ خورده‌ام، نه خاک کار خورده‌ام، نه مثل آقای شاه‌حسینی و آقای مهندس آزمونی

شرایط تاریخی، ضرورت واریسی و کارایی‌های آن

به شرایط پیشاروی می‌توان از مناظر گونه‌گون نگریست. از آنجا که موضوع نشست ما تاریخی است، به شرایط امروزمان می‌توانیم از منظر تاریخی بنگریم. از این منظر، شرایطی که در آن به سر می‌بریم، دارای مشخصاتی چند است که یک به یک آنها را برشمرده و درباره‌ی هر کدام توضیحاتی فشرده ارائه می‌شود.

ایران، کشور تاریخ شفاهی

از دیرباز در ایران ما، سنتِ ثبت و ضبط رخدادهای تاریخی در حوزه‌های مختلف اعم از اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کمتر جاری و ساری بوده است. نه آنکه [در ایران] تاریخ مکتوب هیچ وجود ندارد، بلکه به این معنا که آن حجم از داشته‌ها و دانسته‌های تاریخی که در پس پیشانی‌ها و سه‌گنج سینه‌هاست، بیش از حجم مکتوبات است. لذا حجم تاریخ مضبوط از تاریخ غیرمضبوط، کمتر است. شاید اگر داده‌های تاریخی پس‌پیشانی چهره‌های شاخص و محوری فرازهای تنباکو، مشروطه، جنگل و نهضت ملی به‌کتابت درآمده بود، حجمی بسیار بیش از اطلاعات مکتوب موجود درباره‌ی این فرازاها را در اختیار داشتیم.

از آنجا که ذهن، فرآر است و همه‌ی دانش در ذهن باقی نمی‌ماند، خوش‌حافظه‌ترین افراد هم مشمول انترویی^۱ شده و محفوظاتشان در

پس داده‌ام، ما با هم فاصله خیلی زیاد داریم. شاید درست هم نبود که من در کنار آقای مهندس باشم. برای شروع بود. قدم مهندس و دمشان برای ادامه‌ی جلسه مهم باشد. من نه یک فرد تاریخی‌ام، نه رشته‌ام تاریخ است، اما دغدغه دارم و دغدغه را قبلا با دوستان و آقای مهندس مطرح کردیم. فکر نمی‌کنم خیلی بد باشد که جلساتی باشد برای انتقال دغدغه. من نه تاریخ‌دانم و نه صاحب‌کرسی، کسوت و مکان مانند بزرگان. اما دغدغه‌ها را خدمت دوستان مطرح می‌کنیم. ان‌شالله بتوانیم فراز به فراز با هم پیش برویم و به‌طور روشمند هشت فراز را درک کنیم، جاننش، سمتش، فلسفه‌اش و دستاوردهایش را.

۱. Entropy اندازه‌ی مقدار بی‌نظمی در یک سیستم. کمیتی است که بر آسان ساختن

کهن‌سالی، کم‌حجم یا پاک می‌شود. [بنابراین] ما از بسیاری داده‌های بلافصل و بی‌واسطه‌ی تاریخی محروم مانده‌ایم. نقیصه‌ی ثبت و ضبط نشدن دانسته‌های تاریخی، حتی هم‌اینک نیز وجود دارد و بسیاری از رخدادهای سال‌های نزدیک هم از بیان یا قلم‌عناصرِ صاحب‌نقش، به امانت کتابت سپرده نشده است.

فقدان نهادهای مستقل ثبت و پژوهش تاریخی

کشور ما فاقد نهاد مستقل تاریخی برای ثبت و تحلیل رخدادها بوده و هست. نه به آن مفهوم که مورخ یا ثباتِ مستقل هیچ نداشته‌ایم. در ایران، طیف مورخان یا نهاد ثباتِ مستقل از حاکمیت موجود نبوده و نیست. به‌رغم حضور تک‌عناصرِ مستقلی از مورخان و تحلیل‌گران در ادوار مختلف، بخش قابل‌توجهی از آنچه که [تا کنون] ثبت شده است، یا توسط حاکمیت‌ها انجام شده، یا تحت‌تاثیر آنها بوده و یا حداقل در پرتوی شرایط سنگین امنیتی و بختک‌ارباب و سانسور و خودسانسوری سامان یافته است.

پژوهشگاه‌هایی مستقل یا مورخانی با دیدگاه مستقل، در ثبت و ضبط‌های دوردست و نزدیک‌دست تاریخ ایران، ناپیدا بوده‌اند. گرچه در دوران‌های اخیر با عنایت به تحولات شرایط و خصوصاً امکانات جهان ارتباطات، فرصت‌هایی غیرحاکمیتی در این حوزه، فزونی یافته است.

حافظه‌زدایی تاریخی

در جریان سال‌های پس از انقلاب و مشخصاً از ابتدای دهه‌ی ۶۰، با عنایت به شرایط ویژه‌ی به‌وجودآمده و نیز قرار داشتن انحصاری امکانات آموزش رسمی و غیررسمی اجتماعی در دست قدرتِ مستقر، وضعیتی رقم خورد که «زدودن حافظه‌ی تاریخی» از محصولات بارز آن قلمداد می‌شود. در این دوران، امکان آموزش کلاسیک رسمی در سطوح پیش‌دانشگاهی

محاسبات و به‌دست آوردن عبارات روشن در ترمودینامیک (به‌مثابه قانون دوم آن) وارد شده است. بنا بر این اصل، انتروپی همیشه افزایش می‌یابد و هیچ‌گاه کم نمی‌شود. جهان به‌طور کل یا هر سیستم دیگر هیچ‌وقت ممکن نیست منظم‌تر شود.

و دانشگاهی به‌طور تمام و کمال در اختیار نهاد دولت بوده است، اعم از اینکه مدارس یا دانشگاه‌ها دولتی باشند یا خصوصی. از آنجا که برنامه‌ی آموزشی، مواد درسی و منابع آموزشی تمام موسسات پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی، واحد بوده و توسط دولت طراحی و تهیه می‌شود [از این رو] کل آموزش کلاسیک، منشا دولتی داشته و دارد. در این چارچوب، آموزش تاریخ با محتوای ایدئولوژیک از یک منشا واحد انجام پذیرفته و می‌پذیرد. در دوران مورد بحث، آموزش‌های تاریخی رسمی با مضمون «باورسازی» و نه براساس واقعیت‌های مستقل تاریخی تحقق یافته است. آموزش‌هایی با اطلاعات گزینشی، جهت‌دار و با غلظت ایدئولوژیک.

آموزش غیررسمی نیز که از طریق رسانه‌های گروهی و بازار کالاها و خدمات فرهنگی - هنری سامان می‌یابد، به‌نوعی هم‌جهت با آموزش رسمی دورانی عمل کرده است. انحصاری‌بودن رسانه‌های پرشمارگان همچون تلویزیون و رادیو و دولتی‌بودن روزنامه‌های اصلی در حداثصل سال‌های ۱۳۶۰-۱۳۷۵ همچون روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، هم‌سویی آموزش‌های تاریخی رسمی و غیررسمی را بسیار تسهیل کرد. در کنار آن، اعمال ممیزی و نظارت دولتی بر بازار کتاب و فیلم نیز کمک‌کار برخورد گزینشی با تاریخ بوده است. بدین‌گونه است که با بهره‌مندی از تمامی امکانات و فرصت‌های آموزشی رسمی و غیررسمی، حافظه‌ی تاریخی نسل نو پس از انقلاب، زودوده شد و به‌گونه‌ای دلخواه حاکمیت شکل گرفت. اصلی‌ترین آموزش‌های تاریخی مشترک این دوره را می‌توان در محورهایی چون:

- ۱۵ خرداد مبدا تحولات تاریخ معاصر ایران است (گویی که قبل از آن هیچ رخداد قابل اعتنایی وجود نداشته و رنج و اشک و خون و عرقی در کار نبوده است)؛
- دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری، دیدگاه ناب و محوری جنبش مشروطه بوده است؛
- نقش فرادست در نهضت ملی‌شدن نفت از آن کاشانی و نقش فرعی

و فرودست با هزار شرط و شروط، از آن مصدق بوده است؛
- همه‌ی روشنفکران از مشروطه به بعد خائن و همه‌ی روحانیون،
خادمند.

در این روند، حافظه‌ی تاریخی نسل نو که به‌طور عمده از یک منبع واحد تغذیه می‌شد، به‌گونه‌ای شکل گرفت که بخش مهمی از واقعیات تاریخی سده‌ی اخیر از لوح آن پاک و بخش محدود، گزینش‌شده و هدایت‌شده، بر آن نقش بست!

انقراض نسل صاحب‌حافظه‌ی تاریخی

سرشماری نفوس و مسکن در سال ۱۳۷۵ نشان داد که فقط ۳ درصد جمعیت کشور به رده‌ی سنی بیش از ۶۵ سال (نسل صاحب‌حافظه) اختصاص دارد. بدین ترتیب، نسلی که مشاهده‌گر بلافصل دوران تاریخی پس از سال ۱۳۰۰ بوده، در حال انقراض است. نسل میان‌سال نیز به‌طور طبیعی، فقط حوادث پس از دهه‌ی ۴۰ را در ذهن دارد. از این منظر ما با خطر حذف «نسل ناقل» مواجه هستیم، نسلی که بخشی از تاریخ سده‌ی اخیر را در حافظه‌ی خود ذخیره کرده است.

گسست میان سه نسل

در سه دهه‌ی اخیر بنا به علل مختلف اجتماعی و فرهنگی، مناسبات میان سه نسل کهنسال، میانسال و تازه‌سال (نسل‌های متقدم، میانی و متاخر) گسسته شده است. تا پیش از آن کانون خانواده، طیف خانوادگی بزرگتر یا

۱. درفایل صوتی در ادامه جمله‌ی فوق بخشی حذف شده که بدین شرح است: در حقیقت کتب درسی دانشگاهی و مدرسه‌ای و آنچه در رسانه‌های عمومی منتشر شده، اتفاقی که افتاده، اتفاق ساده‌ای است، هم مضحک هست و هم تراژیک. نویسندگان اشخاص و فرازهای مورد نظر تاریخی خودشان را ضرب در بیست و بقیه را تقسیم بر صد کرده‌اند؛ یعنی همه‌ی را چهره‌های مورد وثوق تاریخی خود را اگرماندیسیمان کرده‌اند، از آن طرف بقیه را خرد ریز و موجودات میکروسکوپی تاریخی کرده‌اند. این اتفاق در ایران افتاد و هم اکنون نیز ساری و جاری است.

فامیل، روابط معلم - شاگردی و استاد - شاگردی، پاتوق‌های فعال اجتماعی همچون قهوه‌خانه، سرگذر، راسته‌ی بازارها، سر محل و ... در کنار نهادهایی چون باشگاه‌های ورزشی، زمین‌های خاکی محلی و ... امکاناتی جدی برای تبادل فرهنگی و انتقال روایات تاریخی هر حوزه و نیز تجارب تاریخی محسوب می‌شدند. از کشاکش مجموعه‌ی ارتباطات در این کانون‌ها و نهادها، شرایط «زیست مشترک» سه نسل فراهم بود و نسل‌های نو در یک بستر طبیعی، مجهز به حافظه‌ی تاریخی در حوزه‌های مختلف می‌شدند. اما این امکانات و فرصت‌ها در شرایط حاضر یا وجود خارجی ندارد و یا کارکردهای کانون‌ها و نهادهای هنوز موجود، تغییر یافته‌اند.

از سویی نسل نو در نوع خود یک نسل شورشی تلقی می‌شود که بر گذشته، نظام ارزشی و مناسبات فی‌مابین نسل‌های قبل از خود، معترض و برتافته است. این پدیده نیز خود مانع از تبادل‌هایی به‌سان گذشته است. بدین‌گونه، نظام انتقال داده‌ها و تجارب تاریخی با مکانیسم «سینه به سینه»، کارایی جدی خود را از دست داده است.

بی‌میلی نسل نو به مطالعه

در سال‌های اخیر شاهد نوعی وداع نسل نو با عرصه‌ی مطالعه هستیم. اینکه شمارگان متوسط هر عنوان کتاب در شرایط امروز حدود ۱۵۰۰ نسخه است، مستقل از علل مختلف فرهنگی و اقتصادی، به بی‌میلی نسل نو به مطالعه نیز برمی‌گردد. نسل نو، نسل «کتاب‌خوان» نیست و به‌طور عمده با رسانه‌های تصویری - شنیداری و نیز شبکه‌ی ارتباطی اینترنت مرتبط است. در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ به‌طور عام، نسل جوان با مجموعه‌هایی چون کتاب هفته، داستان‌های «صمد بهرنگی»، ادبیات «آل‌احمد»، داستان‌های «عزیز نسین»، و ... آشنا و هم‌زیست بود. اما هم‌اینک نسل جوان، ساعات پائینی شب را به ارتباطات و بعضاً مطالعات اینترنتی اختصاص می‌دهد و مطالعه نیز عموماً در سطح پیگیری‌های خبری است. لذا جذب محتوی و خصوصاً محتوای تاریخی بسیار نازلتر از گذشته است.

شایان عنایت است که در دهه‌های قبل از انقلاب، یک دانشجوی سال دوم به بعد به‌طور عام با [کتاب] تاریخ مشروطه‌ی «کسروی»، [کتاب] جنگلِ «مصطفی شجاعیان»، رخدادهای نهضت ملی و...، آشنا بود و خود نیز در جریان تحولات تاریخی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ حضور داشت و بدین ترتیب از طریق مطالعه و مشاهده، ذهن خود را تجهیز تاریخی می‌کرد.

نگاه نقطه‌ای به تاریخ

در کنار نقیصه‌هایی که عنوان شد، آن میزان از درک و دریافت‌های تاریخی موجود نیز، نوعاً «نقطه‌ای» است و کمتر درک روندی را از تاریخ شاهد و ناظر هستیم. لذا در مواردی که تحلیل تاریخی نیز ارائه می‌شود، عموماً تحلیل‌ها نقطه‌ای بوده و تحلیل «پُردامنه» غایب است.^۱

غلبه‌ی تفسیر بر پژوهش

در دوران حاضر، وجه استنادی اظهارظرف‌های تاریخی محدود است و قضاوت‌های تاریخی، بیشتر جنبه‌ی تفسیری داشته و بر تمایل‌ها استوارند و کمتر به یافته‌های پژوهشی و محصول کنکاش و واریسی مجهزند. بدین‌روی برخورد با تاریخ به‌طور عمده «اطلاعات عمومی» است تا اطلاعات اختصاصی، کارا و تحلیل‌آفرین.

چهره‌شناسی به‌جای دوره‌شناسی

آن‌چنان که شاهدیم نسل‌های نو و میانی جامعه‌ی ایران، عموماً چهره‌شناسند و کمتر دوره‌شناس. لذا به آن میزان که کوچک‌خان، دکتر

۱. این جمله در سخنرانی اصلی به این صورت بیان شده است: با فرازها، جریان‌ها و با اشخاص نقطه‌ای برخورد می‌شود. میدان دیدی وجود ندارد که گسترده باشد و پهنا داشته باشد. نگاه‌ها کانونی است و بر یک یا دو نقطه می‌آید و سینوسی و موج نیست. نقطه‌ای است، روندی نیست، مسیرهای تاریخی تعقیب نمی‌شود، [بلکه] منزلگاه‌های تاریخی تعقیب می‌شود. لذا ما تحلیل پردامنه‌ی تاریخی از کسی نمی‌بینیم؛ حداکثر تفسیر موردی بر یک نقطه، یک فراز، یک جریان، یک شخص، یک حزب و... می‌بینیم و دید پردامنه وجود ندارد و به نوعی می‌توان گفت در ۲۰-۱۵ سال اخیر - دهه‌ی ۶۰ هم کمتر این‌گونه بود - عنصر یکپارچگی در مطالعه‌ی تاریخ حذف شده و عنصر نقطه‌ای جانشین آن شده است.

مصدق و آقای خمینی سرشناسند، نهضت جنگل، نهضت ملی و انقلاب، به‌عنوان یک «دوره‌ی تاریخی»، کمتر محل عنایت و شناسایی همه‌جانبه قرار دارند و تفسیرهای تاریخی نیز اگر تحلیلی باشد - عموماً بر محور چهره‌هاست نه براساس فضاها، شرایط، زمینه‌ها و امکانات خاص هر دوره.

تبدیل شدن «دور باطل» و «سیکل معیوب» به ایدئولوژی دورانی^۱

جامعه‌ی روشنفکری ایران به‌طور خاص و طبقه‌ی متوسط فرهنگی به‌طور عام، متأثر از ناکامی حرکت اصلاحات در هشت‌ساله‌ی ۱۳۸۴-۱۳۷۶ و رویت نکردن دستاوردهای «متعین» و «نهادینه» از این حرکت، به چنین باوری رسیده‌اند که تاریخ ایران به «دور باطل» گرفتار آمده و در طول دوران پس از مشروطه «سیکل معیوب» ناکامی، گریبان‌گیر تاریخ بوده است. در متن این باور که خود تبدیل به ایدئولوژی دورانی شده است، در ایران ما هیچ روندی به فرجام خوش نخواهد رسید، هیچ نهادی پایدار نخواهد شد و افق روشنی وجود نخواهد داشت.

این ایدئولوژی دورانی از آغاز دهه‌ی ۱۳۸۰ برآمد و در سال ۱۳۸۴ «یخ بست». بدین‌گونه که فروکش حرکت اصلاحات و سپس شکست آن، در یک تحلیل نه چندان علمی و پیچیده، به فرجام‌های حرکت‌های پیشین ضمیمه شد و در یک ساده‌گزینی، تاریخ ایران «مسدودشده» معرفی گردید.^۲

۱. در فایل صوتی به دنبال تیتراژ این جملات آمده است: وجه دهم یکی از مهمترین وجوه است و انگیزه‌ی ما از برگزاری این دوره بیشتر همین بوده است. در شرایطی که ما در آن به سر می‌بریم سیکل معیوب و دور باطلی که تصور می‌شود در تاریخ ایران برقرار است تبدیل به یک ایدئولوژی شده است.

۲. در فایل اصلی سخنرانی جملاتی بدین شرح در پی جمله قبل آمده است: برخورد با تاریخ الان یک برخورد خطی شده است، یعنی از مشروطه تا الان برداری ترسیم می‌شود که این بردار همیشه سرکج است، تا قبل از انقلاب - دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ - اصلاً یک تصور سیخکی‌ای وجود داشت که تاریخ سیخکی به سمت تکامل حرکت می‌کند. نه آن شیب فرازین افراطی و نه این شیب حضيض! الان دیگر کمتر کسی این تصور را دارد که تاریخ سیر تکاملی‌اش سینوسی و مارپیچی و روندی است، فراز و فرود دارد. اگر با این دید با تاریخ مواجهه صورت بگیرد، طبیعتاً ارتفاع تاریخی ما نسبت به

یأس تاریخی

این ایدئولوژی دورانی، هم‌اینک در میان بخش مهمی از روشنفکران، «یأس تاریخی» را به همراه آورده است.^۱ این یأس تاریخی که با عنصر فلسفی نیز درهم آمیخته است، به دو جریان مهاجرتی در روشنفکران انجامیده است: مهاجرت به بیرون و سفر به آن سوی آب‌ها با «نگاه به بیرون» برای تحول اجتماعی در ایران، و مهاجرت به درون، در لاک فرورفتن و پروژه‌های فردی را پیش بردن.

اما در کنار محورهای یاد شده، شاهد عناصر و روندهای مثبتی در طول دهه‌ی اخیر نیز بوده‌ایم:

- ارتقای شناخت تاریخی نسل‌های میانی و جدید متأثر از آگاهی‌بخشی‌های تاریخی مطبوعات نوپای دهه‌ی ۷۰ - خصوصاً پس از سال ۷۶ - و نیز میزبانی دانشگاه برای برپایی مناسبت‌ها و یادبودهای تاریخی. محصول این روند، بازشناسی برخی فرازهای تاریخی معاصر خصوصاً نهضت ملی شدن نفت و بازشناخت چهره‌هایی چون دکتر مصدق بوده است.

- عناصر و طیف‌های محدودی از روشنفکران، شرایط کنونی را شرایط ارزیابی حرکت‌های متاخر و نیز واری‌آرمان‌ها و جنبش‌های یک‌صدساله‌ی اخیر، تلقی می‌کنند.

این دو محور از نقاط روشن شرایط‌شناسی از منظر تاریخی تلقی می‌شوند. مضاف بر آنکه گستره و حجم منابع برای تغذیه‌ی یک رویکرد تاریخی، بیشتر از قبل است.

مشروطه خیلی بالاست. این‌طور نیست که هیچ دست‌آوردی نبوده و این‌طور نیست که در هشت سال گذشته هم هیچ دست‌آوردی تحصیل نشده باشد. لذا یک وجهه این است. وجهه بعدی هم دل‌دادل این است و از دل همین در می‌آید.

۱. در فایل صوتی سخنرانی این جملات در پی این قسمت آمده است: قبلاً روشنفکران غیر مذهبی، مشخصاً مارکسیست‌ها از آنجا که یک آرمان و ایدئولوژی داشتند، به هر حال دنبال امید در تاریخ می‌گشتند، الان آنها کمتر امیدوارانه به تاریخ خودمان نگاه می‌کنند. مذهبی‌ها هم که به طریق اولی به دلیل مجهز بودن به دید تاریخی توحیدی باید نسبت به تحول تاریخ شاداب‌تر، امیدوارتر و مشعوف‌تر باشند، امید ندارند.

[ضرورت‌های و ارسی تاریخ]

در پی شرایط‌شناسی تاریخی، ضرورت‌هایی اساسی برای و ارسی تاریخ، پیشاوری ما قرار دارد:

رفع نقیصه‌ی فقدان حافظه تاریخی^۱

برداشت از تاریخ مشحون و انباشته

تاریخ یک‌صد و بیست سال اخیر ایران، هشت فراز را در خود جای داده است؛ تنباکو، مشروطه، جنگل، نهضت ملی، ۱۵ خرداد، جنبش ۴۰ و ۵۰، انقلاب و اصلاحات. این تاریخ انباشته و مشحون از رخداد، تجربه و عبرت و آموزه، محتاج برداشت علمی و کیفی است. این سیلوی انباشته و لبریز، به هر رو باید حداقل «سدِ جوع» مردمان امروز ایران باشد.

متقاضی بودن تاریخ

همچنان که پروردگار در کتاب آخر، مکرر بر «سیر کردن»، «مشاهده کردن» و «عبرت بر گرفتن» از تاریخ تاکید می‌ورزد و کتاب آخر مشحون از «بنگر، بنگر» است، تاریخ ما نیز که جزئی از تاریخ کل محل عبرت است، پُرپیژواک است از «بجو، بجو» و «بنگر، بنگر». به این تقاضای تاریخ مشحون، می‌باید پاسخی مسئولانه داد.^۲

۱. در پی این تیتتر در سخنرانی آمده است: باید به هر حال حافظه‌ی تاریخی نسل نو مجهز شود و از برخورد شبحی با تاریخ ایران بیرون بیاید. [نسل نو باید] جریان‌ها را بشناسد، دوران‌ها را بشناسد، چهره‌ها را در ذیل جریان‌ها و دوران‌ها بشناسد، فرازاها و فرودها را بشناسد و جان‌مایه‌ها را درک کند.

۲. در فایل صوتی سخنرانی ذیل این تیتتر، این جملات بیان شده اند: تاریخ که این قدر در کشور ما مشحون است، متقاضی هم هست. پنج سوره در قرآن هست که کاملاً تاریخی است، یعنی جان‌مایه‌ی تاریخ در آنها هویداست. سوره‌ی اعراف، سوره‌ی هود، سوره‌ی انبیا، سوره‌ی شعرا و سوره‌ی طها. موسیقی متن این پنج سوره، به‌خصوص سوره‌ی اعراف، بنگر بنگر است. همه‌اش توصیه است که نگاه کن، نگاه کن، دریاب، درک کن! تاریخ ما این [جان‌مایه] را بی‌صدا در طول صد و بیست سال گذشته فریاد زده است. مجموعه تفکری که به یاس تاریخی رسیده و فکر می‌کند که میراث معیوب و دور باطل

[کارایی و ارسی تاریخ]

به‌طور بدیهی، و ارسی و کنکاش تاریخی هشت فراز، کارایی‌ها و گره‌گشایی‌های خاص خود را در پی خواهد داشت؛

- تجهیز حافظه‌ی تاریخی؛
- درک و دریافت عمومی از سیر تحول تاریخ؛
- درک سنن الهی در تاریخ؛
- دستیابی به درک استراتژیک مبتنی بر تجهیز تاریخی؛
- تجهیز به توان جمع‌بندی؛

است. اگر ضمن این که این برداشت در پس ذهنش وجود دارد، رجوع مجددی به این سیر ۱۲۰ ساله بکند، بعینه درک می‌کند که این چنین نیست و عناصر حیاتی و حیات‌بخش جدی‌ای در این ۱۲۰ سال وجود دارد.

۱. در فایل صوتی سخنرانی در این قسمت جملات زیر بیان شده است که تیترا اضافه شده از این حذفیات درآورده شده است: در نهایت دورانی که در آن به سر می‌بریم، سده‌ی مشروطه است و موعد ارزیابی و پهنه‌ای مقابل ما وجود دارد برای کشف، برای رصد و برای غوازی. اما کارایی‌ها به‌خصوص برای نسل نوی که می‌خواهد به میدان بیاید و مجهز به حافظه تاریخی شود چیست؟

۲. این موارد در فایل سخنرانی این‌گونه شرح و بسط داده شده است: اولین کارایی براندازی عمومی است، یعنی این امکان را پیدا کند که [تاریخ] این ۱۲۰ سال را براندازی کند. اگر به هشت فراز دقیق و با وسواس نگاه شود و به‌عنوان یک جسد متعفن بی‌جان به آن نگاه نشود و به‌عنوان یک جسم زنده‌ی پرتجربه و پُر حافظه به آن نگاه شود، [امکان] این براندازی عمومی به سان دوربینی که می‌تواند ۱۸۰ درجه پس و پیش شود و بالا و پایین برود، به‌وجود خواهد آمد.

کارایی دوم تن زدن به روند است، یعنی [همگی] بتوانیم با همکاری هم در این دوره، تاریخ را به امروز وصل کنیم. بر جریانها بنشینیم و یک بلم جستجوگر اختیارکنیم و پاروی و ارسی بزنیم و با بالا و پایین آب مانوس و هم‌تراز شویم. اگر این اتفاق رخ بدهد می‌توانیم درک کنیم که در ۱۲۰ سال گذشته در کشور ما چه اتفاقی افتاده است.

کارایی بعد [رسیدن به] درک و دید تاریخی است که اشاره شد. اما مهم‌تر از اینها شاید رسیدن به درک و دریافت استراتژیک است. الان برخی از دوستان به‌درستی عنوان می‌کنند که در این دوران کسی استراتژی ندارد. استراتژی فردی هست، یعنی همه

دارند منافع فردی‌شان را با استراتژی معینی دنبال می‌کنند، زندگی تشکیل دادنها، فوق‌لیسانس خواندن‌ها، فرصت مطالعه استفاده کردن‌ها، از سه‌کنج خارج شدن‌ها، از متن وداع کردن‌ها، به حاشیه رفتن‌ها، مسئولیت را در ملحفه‌ی هزارپیچ پیچاندن‌ها، همه‌ی اینها وجود دارد. هرکس یک استراتژی فردی دارد اما استراتژی جمعی وجود ندارد. وجود نداشتن استراتژی جمعی تنها محصول سرکوب و ارباب حاکم نیست. بی‌انصافی است که بگوییم چون شرایط سخت و سنگین است کسی به استراتژی فکر نمی‌کند، بخشی محصول فقدان دید تاریخی است. اتفاق‌هایی که در گذشته افتاده است، جمع‌بندی نشده و جان و عصاره و شیرابه‌اش گرفته نشده است. همه بالای طاقچه است و اثر انگشتی روی مضامینی که در تاریخ ما وجود دارد و می‌تواند برای درک و دید استراتژیک وجود داشته باشد، مغفول مانده است. لذا درک استراتژیک مترتب بر درک و دید تاریخی است. در درون اینها درک سنتها هم هست. «تَجَدَّلِ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَكُنْ تَجَدَّلِ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» [فاطر ۴۳] یعنی خدا به‌عنوان ناظر و مشرف بر تاریخ و بر جهان که هم در تاریخ و جهان هست و لحظه‌ای از تاریخ و جهان خارج نشده است و خارج نخواهد شد، سنن و قوانینی دارد. تاریخی هم که به دیدگاه توحیدی وصل است، در درون خودش سنت‌ها و قوانینی را تعبیه کرده که ان‌شاءالله آن را [در ادامه] پی خواهیم گرفت. دریافت سنت‌ها، هم سنت‌های عام حاکم بر تاریخ است و هم سنت‌های خاص حاکم بر تاریخ خودمان که ذیل همان سنت‌های عام معنی و مفهوم پیدا می‌کند.

کارایی بعدی مجموعه‌ی شناسایی‌هاست. ما یک مردم روز داریم و یک مردم تاریخی، برای مردم روز، صفات مثبت و منفی در ذهن همه هست اما مردم تاریخی ایران تقریباً مغفول مانده‌اند. چرا ایران کشور خواب‌های طولانی و بیداری‌های انفجاری است؟ بعد از هر ۱۰-۱۵ سال یک‌باره جنبش عظیم یا یک انقلاب برپا می‌شود. چه کسی سعی کرده است مردم تاریخی را بشناسد؟ کمتر سعی شده مردم تاریخی شناخته شود. در کنار شناخت مردم تاریخی ظرفیت‌شناسی، کشش‌شناسی و نهایتاً یک شخصیت‌کل‌شناسی [داریم]. آقای مهندس سبحانی به درستی معتقدند که ما یک جامعه‌ی کل داریم که شخصیت کلی‌ای دارد که مستقل از شخصیت افراد و جریان‌هاست. آن شخصیت کل در ضمن تاریخ به‌وجود آمده است و خلق الساعه و فی‌البداهه شکل نگرفته است. حضرت علی کلام کیفی‌ای در نهج البلاغه دارد: چنان بر تاریخ پیشینیان مسلط شدم که گویی با همه‌ی آنها نوبت به نوبت زیسته‌ام. خیلی قشنگ است که دوره به دوره با همه

زیسته است و مجهز به درک تاریخی شده و مجموعه شناسایی‌ها - ظرفیت‌شناسی، کَشش‌شناسی، مردم‌شناسی تاریخی و شخصیت‌شناسی کل - شده است.

کارایی آخر، توان جمع‌بندی است که الان در نیروهای سیاسی نمی‌بینیم. در دهه‌ی ۴۰ به‌درستی نیروهای نو ورود به عرصه که شکست را با گوشت و پوست لمس کرده‌اند اما ناامید نشده‌اند، به ارزش جمع‌بندی رسیدند. این وصیت خون بالایش رفته است، از نوع حرفهایی مثل من نیست که در پشش چیزی نباشد. چون بالای این حرف خون و شرف رفته است، خیلی مهم است؛ یک متقال عمل، پنجاه خروار جمع‌بندی! این حرف، حرف «حنیف‌نژاد» است یعنی یک جوان ۲۲ساله به ضرورت جمع‌بندی دسترسی پیدا کرد ولی الان نسلهای متاخر و میان‌سال هم - نمی‌گویم همه - اهمیتی برای جمع‌بندی قائل نیستند و چون جمع‌بندی‌ای نیست، نمی‌شود طرحی نو درانداخت. چون جمع‌بندی نیست، استراتژی‌ای وجود ندارد. استراتژی‌های امروز ما - اگر استراتژی‌ای باشد - از نوعی است که پی و بن تاریخی ندارد. کلامی هست در نهج البلاغه [بدین مضمون که] «إِعْقِلُوا الْخَبَرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رَعَايَه لَاعْقَلُ رَوَايَه، فَإِنَّ رَوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ، وَرَعَايَتَهُ قَلِيلٌ»، خیلی کیفی است، آن‌گاه که خبری دریافتید آن را دانه فرض کنید و از روی تدبر و اندیشه آن را دریابید نه از روی لفظ آن و وجه روایی‌اش، زیرا روایت‌کنندگان علم - به مفهوم دانه‌ی انباشته از دانش و آگاهی - بسیارند و رعایت‌کنندگان و به‌کاربندان آن و اندیشه‌کنندگان در آن اندک! همین روزهای اخیر را که نگاه کنید، [می‌بینید] اخبار انتخابات به دلیل حساسیتهای سیاسی تعقیب می‌شود ولی جای جمع‌بندی کلان و کیفی روی انتخابات خالی است، کما اینکه در انتخابات پارسال خالی بود. کما اینکه روی دوم خرداد خالی ماند، کما اینکه بعد از هشت سال عرصه از نیروهای استارتر و عمل‌کننده‌ی ۷۶ تا ۸۴ خالی شد اما هیچ جمع‌بندی‌ی جدی‌ای ندیدیم. مجموع اصلاح‌طلب‌ها در روزهای اولی که احمدی‌نژاد سرکار آمد، صرفاً فرافکنی کردند و نهایتاً عامل اصلی آمدن احمدی‌نژاد را فشار راست و سرکوب قلمداد کردند. در حالی که به‌طور سنتی کار راست در کل جهان همین است، مانع تحول است و در کشور ما هم همین‌طور بوده است. یعنی با تاریخ و تحولات نمی‌شود، نه من غریب بازی درآورد. چه کسی جمع‌بندی مبنایی کرد از نوع جمع‌بندی که در قرآن و نهج‌البلاغه به آن توصیه می‌شود؟ با این شیوه‌ی تحلیل، همیشه یک شرط خارجی وجود دارد که می‌شود همه‌ی کاسه کوزه‌های تاریخ را بر سر آن خراب کرد [اما بر] خود فرد که طراح، عمل‌کننده، استارتر و ایدئولوگ بوده، گردی از آن کاسه

کوزه شکستن‌ها ننشیند. چنین وضعیتی را ما در کشور خودمان داریم. آنچه به ذهن محدود من می‌رسید، تشریح وجوه سیزده‌گانه‌ی شرایط از منظر تاریخی و نهایتاً ضرورت‌های سیر چهارگانه‌ای که از این شرایط برمی‌تراود و کارایی‌ای که می‌تواند واریسی دقیق و پردغدغه‌ی هشت فراز برای جمع ما داشته باشد.

«فلفه، سمت و جان تاریخ»

نشست دوم

سه شنبه ۱۲/۱۰/۸۵

«فلسفه‌ی تاریخ، سمتِ تاریخ و جانِ تاریخ»

«أَيُّ بُنَى، إِنِّي وَ إِن لَّمْ أَكُنْ عُمُرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَ فَكَّرْتُ فِي أَحْبَابِهِمْ، وَ سِرَّتُ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى غَدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمُرْتُ مَعَ أَوْلَاهُمْ إِلَى آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ» [امام علی] وصیت به فرزند، نامه‌ی (۳۱).

«فرزندم هرچند من عمر گذشتگان را پشت سر نگذاشته‌ام، ولی در کارهای آنها نظر افکنده‌ام، به خبرهای آنها اندیشیده‌ام و در آثار بازمانده از آنها سیر کرده‌ام تا جایی که مانند یکی از آنها شده‌ام، بلکه گویا بر اثر آنچه از امور گذشتگان دریافته‌ام، من با اول تا آخرشان زندگی کرده‌ام. در نتیجه پاک‌ها و تیرگی‌های زندگی آنان و سود و زیان آنها را دریافته‌ام.»

سلام بر جمع. شب خوش، قدم‌ها خیر.

نشست دوم را با عنوان «فلسفه، سمت و جان تاریخ» آغاز می‌کنیم. در نشست اول «هشت فراز، هزار نیاز»، نخست آقای مهندس سبحانی از «ضرورت رویکرد به تاریخ» سخن گفتند و سپس بحثی با عنوان «شرایط تاریخی، ضرورت واری تاریخی و کارایی‌های آن» به حضورتان عرض شد. در همان نشست، چنین مطرح شد که مرور شرایط تاریخی، ضرورت واری تاریخی معطوف به هر بحث معین، بازگو کردن ضرورت‌های طرح بحث و نیز توضیح مبانی تئوریک آن موجب خواهد شد تا ورود به حوزه‌ی آن بحث، آگاهانه‌تر، هدف‌دارتر و روان‌تر صورت پذیرد. این نشست به بررسی مبانی کلاسیک فلسفه‌ی تاریخ اختصاص خواهد یافت و به یاری خدا در نشست بعدی نیز بحث «درک توحیدی از تاریخ» ارائه خواهد شد.

بدین ترتیب پس از سه نشست، به متن اصلی بحث که واریسی هشت فراز تاریخی است، وارد خواهیم شد. در پس این توضیحات کوتاه، اجازه می‌خواهم بحث امشب را آغاز کنیم.

پیش از آنکه به فلسفه‌ی تاریخ به‌عنوان «مولود دوران جدید» بپردازیم، ضروری است تا نگاه به تاریخ را از سه منظرگاه قدیم (دوران تاریخی قبل از قرون وسطی)، قرون وسطی و جدید (پس از قرون وسطی) درک کرده و مجهز به آن دریافت، بروز و ظهور فلسفه‌ی تاریخ را نظاره کنیم.

تاریخ در منظرگاه قدیم

در منظرگاه قدیم، که به دوران ماقبل قرون وسطی اطلاق می‌شود، تاریخ فاقد استقلال از «وجود» تلقی می‌شد و نه به‌عنوان امری مستقل از وجود، بلکه از مظاهر و جلوه‌های هستی و تحقق بخشی از انتظام و اراده‌ی الهی قلمداد می‌شد. به عبارتی، تاریخ مجلای (جلوه‌گاه) اراده‌ی الهی بود. از این رو تاریخ در الهیات ادغام شده و جوهر رخداد‌های تاریخی با ماوراء درهم آمیخته بود.

در چنین شرایطی، تاریخ نوعی «تذکر» و التفات به قوانین الهی به حساب می‌آمد و به مکتوبات تاریخی واژه‌ی «تذکره» به مفهوم ذکرنامه، اطلاق می‌شد. در این دیدگاه، «انسان» نیز جایگاهی «مُقَدِّر» در طبیعت و تاریخ داشت و حیاتِ حال و حیاتِ تاریخی او در چارچوب تقدیری از قبل معین، معنا می‌یافت.

تاریخ در منظرگاه قرون وسطی

- دوران قرون وسطی را می‌توان دوران «وحدت مسیحی» نام نهاد. به این اعتبار که
- در دوران وحدت مسیحی سلطه‌ی پاپیسم بر اروپا برقرار [بود] و پاپ‌ها به‌عنوان ارباب کلیسا، واسط میان خدا و انسان مسیحی محسوب می‌شدند؛
 - «امت مسیحی» کلیت مردم قاره‌ی اروپا را در برمی‌گرفت و

- «ملت‌ها» به‌عنوان مظهر هویت ملی، فاقد اعتبار بودند؛^۱
- از انجیل با ترجمه‌ی کلیسای کاتولیک درک واحدی می‌باید وجود می‌داشت. درکی که همان درک اربابان کلیسا بود. درکی که مشخصاً بر مبنای «نقل» قرار داشت و تعقل در کتاب، تاریخ مسیحیت و تاریخ کلان، نوعی «کفر» محسوب می‌شد. از این منظر، فیکسیسم بر حوزه‌ی تفکر حکمفرما بود و دینامیسم عقل، کاربردی نداشت؛ علوم نیز می‌باید با روح الهیات کلیسا هماهنگی می‌داشتند؛
 - از دیدگاه حاکمان کلیسا یا حاکمان فکری دوران، دنیا «مذموم» بود و انسان مسیحی صرفاً می‌باید به «آخرت» می‌اندیشید؛
 - خط و زبان اروپا، خط و زبان واحدِ لاتین بود که مختص کلیسای کاتولیک به حساب می‌آمد؛
- در دوران «وحدت مسیحی»، تاریخ نیز درتنبیده با الهیات کلیسای کاتولیک بود. به‌تعبیر کالینگوود^۲، از مورخان دوران جدید، تاریخ به‌مثابه نمایشنامه‌ای است که پروردگار نوشته و طرحی از پیش مقدرشده است.
- تاریخ در دوران وحدت مسیحی به دو بخش اصلی تقسیم می‌شد:
- تاریخ قبل از مسیح به‌عنوان «مقدمه‌ی» تاریخ؛
 - و تاریخ مسیح به بعد به‌عنوان «متن» تاریخ.
- در همین حال، تاریخ مشخصاً بر داستان هبوط آدم، قصه‌ی ابراهیم و ظهور مسیح متمرکز بود. انسان نیز در میانه‌ی این تاریخ الهی شده، «بهبان‌های» برای بروز و ظهور می‌یافت. این انسان در سراسر دستگاه هستی، تحت تقدیر و نظم الهی قرار داشت و جایگاهش از پیش تعیین شده بود. این تفکر برگرفته از تعالیم «مکتب رواقی» پیش از حضرت مسیح بود که حاکمیتی

۱. در فایل صوتی سخنرانی این توضیحات وجود دارد: در اروپا ملت و خرده‌ملتی وجود نداشته و همه تحت سلطه‌ی پاپیسم، تحت سلطه‌ی ایدئولوژی تاریخی و تفکر سیاسی دوران که تفکر وحدت مسیحی بود ادغام شده بودند. امت مسیحی جایگزین ملت‌ها بوده است و امتی یکپارچه در اروپا سفره گسترده بود.

دو هزار ساله بر اروپا داشت. تفکری که بر «حاکمیت یک قانون طبیعی بر تمام آفرینندگان» تاکید می‌ورزید و در درون خود بر «اگر شد، شد، اگر نشد، نشد» صحّه می‌نهاد.

سه شوک تاریخی

از میانه‌ی سده‌ی پانزدهم میلادی به بعد، سه شوک تاریخی متأثر از زایمان‌های علمی و درک جدید از جهان، «بر قاره‌ی بسته» وارد آمد:

- نقش‌آفرینی همه‌جانبه‌ی علوم تجربی که همه‌ی انگاره‌های علمی دوران اقتدار کلیسا را مردود می‌کرد؛

- جهان‌گرایی که «آخرت‌گرایی» دلخواه کلیسا را می‌زدود؛

- انسان‌گرایی که انسان را به‌عنوان جزء هویت‌یافته به جای هویت کل و کلان می‌نشانند.

نتایج تاریخی مترتب بر این شوک‌های تاریخی را می‌توان در سه رخداد اصلی نظاره کرد:

۱- چرخش علم نوین بر مدار متحصّل^۱ و متعین و اصالت یافتن مشاهده و تجربه‌ی فردی؛

۲- پایان دوران وحدت مسیحی و رهبری و سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی کلیسا و تفکیک دین از دنیا؛

۳- عرض اندام انسان به‌عنوان «فاعل شناسا»؛ انسانی که زین پس «فاعلیت» اش به رسمیت شناخته شده و امکان «ارتکاب عمل بالاستقلال» داشت، انسانی که هم «صاحب قدرت شناخت» بود و هم «قابل شناسایی».

تاریخ در منظرگاه جدید

در دوران نو، تاریخ «مستقل از عالم» فرض شد. به‌طور دقیقتر در پی تحولات همه‌جانبه در قاره‌[ی اروپا]، از سده‌ی هجدهم میلادی، تلاشی برای «حداقلی کردن» و «حذف» عوامل ماورایی از تاریخ به‌عمل آمد. جمله‌ی «ولتر»^۱، اندیشمند فرانسوی جمله‌ای است تاریخی که «اجازه دهید بخش الهی را در دستان کسانی بگذاریم که این بخش نزد آنان به ودیعه گذاشته شده و خود را تنها به آنچه تاریخی است، محدود کنیم».

از این به بعد تاریخ، علمی مستقل فرض شد و ارزش مطالعه و بررسی پیدا کرد. به تعبیری، تاریخ زین پس «در انتظار کشف و توضیح» بود.

از سویی «ملت» که جانشین «امت» یکپارچه‌ی مسیحی شده بود، خود به استقلال یافتن تاریخ از الاهیات کمک کرد و در میان اقوام مختلف اروپایی رهاشده از سلطه‌ی فکری - روانی کلیسای کاتولیک، میلی ویژه به ثبت «تاریخ ملی» پدید آمد. در چنین احوالی، انسان نیز به وزن و جایگاهی تازه در عرصه‌ی تاریخ دست یافت.^۲ گزاره‌ی کانت^۳ که «انسان باید همه چیز را از خود بارور کند... کاملاً به‌عنوان عمل خویش»، در اروپای نو، دارای پژواکی گسترده شد. ویکوی^۴ ایتالیایی نیز با بانگ «تاریخ آفریده‌ی انسان است»، با قائل شدن سه دوره‌ی تاریخی:

- مرحله‌ی ربانی یا عصر خدایان؛

- مرحله‌ی قهرمانی یا عصر قهرمانان؛

- مرحله‌ی انسانی یا عصر انسان‌ها.

1. Francois Voltaire (1694-1778)

۲. در فایل صوتی سخنرانی در پی این جمله این توضیح آمده است: و صاحب اراده‌ای جزئی شد که می‌توانست هم منفرد و هم جمعی تاریخ را دگرگونه کند و منشا تغییر واقع شود.

3. Immanuel Kant (1724-1804)

4. Giambattista Vico (1668-1744)

دوران جدید برگشوده‌ی تاریخی را مرحله‌ی انسانی اعلام کرد. لیوی^۱ نیز پیش‌تر بیان داشته بود که «اگر دنیا ابتدا به دست پروردگار خلق شده، به هر حال در انتظار کامل شدنش به دست انسان بوده است». بدین ترتیب در این تطوّر دورانی، تحولی در نگرش به تاریخ رخ داد؛

نخست آنکه تاریخ از الاهیات مستقل شد و خودمختار و مستقل به حساب آمد. تاریخ قبلاً مُدغم، صاحب منظرگاهی مستقل شد و بارانداز تاریخ، مستقلاً کالای تاریخی را حمل و جابه‌جا می‌کرد. در اوایل سده‌ی هفدهم، برخی منجمان «رسمی» نپذیرفتند از تلسکوپ گالیله استفاده کنند، مبدا «چیزی» مشاهده کنند که اعتقادات تاریخی‌شان را زیر سوال برد. اما در دوران نو، همگان تاریخ را از منظرگاه نو به نظاره و تحلیل نشستند؛^۲

دوم آنکه حقایق مسلم تاریخی [یا] فکت^۳ صاحب ارزش شد و اظهارنظرهای تاریخی به فکت مجهز و مستند شد؛

سوم آنکه تلاشی برای معناداری و درک غایت رخدادهای بی‌شمار و پیوندزدن گذشته به حال، سامان یافت و تاریخ، حاوی حکمت، تعقل و غایت شد. آغاز دوران هیستوریسم^۴ به مفهوم کشف معنا، سمت و چرایی‌ها را باید همین نقطه به حساب آورد؛

و چهارم آنکه دوران انتساب وقایع تاریخی به تقدیر، صُدفه، اقبال و احتمال به سر آمد.

1. Livy (59BC-17AD)

۲. در فایل صوتی سخنرانی این توضیحات وجود دارد: تاریخ از این به بعد حامل شد، قبل از آن تاریخ حامله نبود و باری را حمل نمی‌کرد فقط بار سستی امانت الهی را بنا به جبر حمل می‌کرد. اما از این به بعد باردار شد و از سترونی درآمد و حامل حکمت، تعهد و غایت شد.

3. Fact

۴. Historicism یا تاریخ‌نگری.

فلسفه‌ی تاریخ؛ واژه‌ی مولودِ دوران نو

واژه‌ی مرکب «فلسفه‌ی تاریخ» ابتدا توسط متفکران فرانسوی سده‌ی هجدهم - ولتر و منتسکیو - آفریده شد و به کار رفت. هنگامی که کانت بیان داشت که «یک ذهن فلسفی می‌تواند از دیدگاه دیگری به حوادث بنگرد»، واژه‌ی نو، بار پیدا کرد. اما پس از فرانسوی‌ها، آلمان‌ها - هگل و مارکس - در مداری عالی‌تر، واژه را ارتقا بخشیدند، محتوا دادند و مهندسی کردند. آلمان‌هایی که همواره از دوران نو تاکنون، نقش کیفی و ویژه‌ای در بناگذاری اندیشه، طبقه‌بندی، فرمولاسیون، دیسیپلین^۱ و مهندسی آن ایفا کرده‌اند. فلسفه‌ی تاریخ به‌عنوان مولودِ دورانِ نوینِ نگرش به تاریخ، دو کارکرد اساسی را با خود حمل می‌کرد:

- ۱- پرداختن به روند تاریخی به‌عنوان یک کل؛
 - ۲- تشخیص معنا و مقصد در روندِ تاریخ.
- حوزه‌ی این پدیده‌ی کل‌گرا، معناگرا و غایت‌گرا، مضامینی است چون عقل، نظم، قانون، قاعده، روند، سمت، غایت، تجربه و آموزش در تاریخ. کانت سه کارایی برای مولود نو قائل شده است:
- مصمم ساختن انسان و جرأت بخشیدن به وی در رفتار سیاسی؛
 - استواری در طلب ایده؛
 - برخورداری از قضاوت روشن در موقعیت زمانی و مکانی فعلی.
- بدین‌گونه، انسان نوجایگاه در دوران نو با تجهیز به مولود نو، می‌توانست دقیق‌تر و آگاه‌تر، ادامه‌ی مسیر تاریخ را طی کند.

هگل آغازگر

گرچه «فیخته»^۲ و «نیچه»^۳ در لایه‌هایی به فلسفه‌ی تاریخ ورود کردند، اما

1. Discipline

2. Johann Gottlieb Fichte (1762-1814)

3. Friedrich Nietzsche (1844-1900)

تمرکز و تخصیص «هگل»^۱ بر این حوزه‌ی نو، مقام آغازگری هندسی - محتوایی را به وی عطا می‌کند. گئورگ ویلهلم هگل، ملهم از رخداد‌های شتابان دوران حیات خویش چون:

- انقلاب فرانسه [در ۱۷۸۹]؛

- جنگ‌های هفت‌ساله‌ی ۱۷۶۳-۱۷۵۶؛^۲

- انقلاب امریکا در ۱۷۷۶؛^۳

- نبرد ینا^۴ و پیروزی ناپلئون بر پروس در ۱۸۰۶؛

- برافتادن ناپلئون در ۱۸۱۵

به چرایی، سمت و غایت در تاریخ راه برد.

وی که «فلسفه‌ی تاریخ را چیزی جز بررسی اندیشه‌گرایانه‌ی تاریخ» تلقی نمی‌کرد چرا که «اندیشیدن کاری است که انسان از آن پرهیز نمی‌تواند کرد. زیرا انسان موجودی است اندیشه‌گرا»^۵.

هگل ضرورت پرداختن به فلسفه‌ی تاریخ را در چهار محور طبقه‌بندی کرد:

- فلسفه‌ی تاریخ معرفتی مستقل از معارف دیگر و در باب تاریخ است؛

1 . Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770-1830)

۲ . جنگ بین فرانسه، اتریش، روسیه، ساکس و سوئد و (از ۱۷۶۲ به بعد) اسپانیا از یک طرف و پروس، هانور و بریتانیای کبیر از طرف دیگر. صحنه‌ی این جنگ اروپا، هندوستان و آمریکای شمالی بود. دو علت عمده‌ی آن رقابت مستعمراتی فرانسه و انگلستان در هند و دیگری کشمکش‌های ماری ترز، ملکه‌ی اتریش و پادشاه پروس بر سر تسلط بر آلمان بود (به اختصار از *دایره‌المعارف فارسی*)

۳ . انقلابی که مهاجرنشین‌های سیزدگانه‌ی واقع در سواحل اقیانوس اطلس در آمریکای شمالی در نتیجه‌ی نبردهایشان از زیر استیلای بریتانیا خارج شدند و استقلال یافتند (به اختصار از *دایره‌المعارف فارسی*).

۴ . Yen شهری در ایالت تورینگن در مرکز آلمان. ناپلئون اول پروسی‌ها را در این شهر شکست قطعی داد.

۵ . گئورگ ویلهلم هگل، *عقل در تاریخ*، ترجمه‌ی حمید عنایت، موسسه‌ی انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۶۵.

- پرسش مهم در باب تاریخ: چگونه می‌توان این همه رنج‌ها، ستیزه‌ها و جان‌بازی‌ها را در جهان و تاریخ توجیه کرد؟ آیا این امور غایت و هدفی دارند یا بیهوده و بی‌معنایند^۱؟ فلسفه‌ی تاریخ پژوهشی است در باب شناخت این غایت؛

- تفسیر مساله‌ی عدل، ایمان، فضیلت؛

- تاریخ‌نویس برای آگاهی از حقیقت تاریخی، کار خود را از تاریخ دست اول آغاز می‌کند ولی تضادها و نارسایی‌هایی این شیوه‌ی او را به تاریخ اندیشیده رهنمون می‌کند و به‌زودی درمی‌یابد که تا غایت و معنی رویدادهای بی‌شمار را در نیابد و در پرتوی آن گذشته و حال را به‌هم پیوند ندهد، راه به جایی نمی‌برد. این تفکر انتقادی سرآغاز فلسفه‌ی تاریخ است.^۲

وی آن‌گاه؛ «عقل» را طریق فلسفه‌ی تاریخ برای دریافت و علت‌یابی روابط میان پدیده‌ها معرفی می‌کند:

«فلسفه‌ی تاریخ از طریق عقل، روابط میان امور و جایگاه آنها را در منظومه‌ای کلی درمی‌یابد. فیلسوفان تاریخ به دنبال شناخت روح در مقام رهبری آن در تاریخند. به بیان دیگر، فلسفه‌ی تاریخ یعنی ردگیری و کشف منطق و تعقل مندرج در تاریخ و توصیف حقایق براساس آن منطق.^۳

هگل در یک طبقه‌بندی سه‌گانه در شیوه‌ی تاریخ‌نویسی، تاریخ‌نگاری فلسفی را مرحله‌ی عالی نگارش قلمداد کرد؛ تاریخ دست‌اول، تاریخ اندیشیده و تاریخ فلسفی.

۱. در پی این سوال این توضیحات در فایل صوتی سخنرانی آمده است: به این مفهوم معتقد بود که تاریخ معنا و سمت دارد و جان‌بازی، ستم‌کشی، نفی استثمار، جدال، قهرمانی و ایثار ناشی از خل و چل بودن انسان‌های دوران‌های خود نبوده است؛ سمتی داشته، انسان‌ها سمتی داشته، تاریخ هم سمتی داشته و سمت‌ها را باید بررسی کرد.

۲. مسعود امید، *درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ*، دانشگاه تبریز، موسسه‌ی تحقیقات علوم اسلامی - انسانی، ۱۳۸۳.

۳. عقل در تاریخ.

تاریخ دست اول

هرودت^۱ و توکودیدس^۲ تاریخ‌نویسانی هستند که کارها و رویدادها و اوضاعی را وصف کرده‌اند که خود، آنها را دیده‌اند و آزموده‌اند و در آنها و روح آنها شریک بوده‌اند و درباره‌ی این کارها و رویدادها گزارش نوشته‌اند و بدین‌گونه رویدادهای بیرونی (دنیوی) را به حوزه‌ی تصور معنوی و تصویری (ساخته‌ی قوای) آشکار و پنهان ذهن درآورده‌اند. تاریخ دست اول در تجربه‌ی خاص تاریخ‌نگار شکل می‌بندد؛ مورخی که با عقاید، عادات و تعصبات زمانه‌ی خود عجین است.

تاریخ اندیشیده

نویسنده‌اش از واقعیتی که در آن زیست می‌کند، برتر می‌رود و نه آنچه در زمان، موجود بوده است بلکه آنچه را در روح، موجود و حاضر است، وصف می‌کند و بدین جهت، موضوع آن، گذشته به‌نحوی کامل است. در این رویکرد، تاریخ‌نگار که از زمان و مکان رهاست، تاریخ گذشته را «بازمی‌آفریند» و به این اعتبار، این گونه‌ی تاریخ‌نگاری، تاریخ «بازتاب‌یافته» را سامان می‌بخشد.

تاریخ فلسفی

دیدگاهش عمومی است ولی چنان نیست که به روی زمینه‌ای خاص از زندگی قومی تکیه کند و از زمینه‌های دیگر غافل بماند. دیدگاه عمومی تاریخ فلسفی جهان، نه به‌نحوی انتزاعی، بلکه به‌طور مشخص و انضمامی، عمومی است و به‌طور مطلق حاضر است. زیرا همان روح است که تا ابد نزد خود حاضر می‌ماند و گذشته برایش وجود ندارد.^۳

در این مرحله‌ی عالی تاریخ‌نگاری، مورخ، عناصر رخدادهای تاریخی را «مواد خام» قابل نضج برای تعلیل و تحلیل تلقی می‌کند و بدین ترتیب امکان

1. Herodotus (484-425 B. C)

2. Thucydides (470-398 B. C)

۳. عقل در تاریخ.

فرآوری نهایی مواد خام فراهم می‌آید.

بدین روال، از هگل به بعد، فلسفه‌ی تاریخ صاحب جایگاهی نوین در ساحت علم شد و به سطح «معرفت مرتبه‌ی اول» - فرارشته‌ای - ارتقا یافت و برتر از معرفت مرتبه‌ی دوم - رشته‌ای - قرار گرفت چرا که با تمرکز بر سمت و چرایی و غایت‌یابی، در مداری برتر از خود تاریخ به‌عنوان یک رشته، چرخ می‌زد.

در چنین مسیری بود که تاریخ در اروپای نوشده، صاحب «معنا» شد. گرچه چهار سده قبل از آن در آن‌سوی جهان که تحت سلطه‌ی فکری - روانی اربابان کلیسا که همچون خدایان، امور را تحت اداره داشتند، یک اندیشمند مسلمان تونس، آزاد از قیود آن دوران اروپا، «علیت» در تاریخ را جستجو می‌کرد و در پی یافتن روابط علت و معلولی در تاریخ بود؛ «ابن‌خلدون»^۱ بر مبنای نظریه‌ی محوری «عصیبت» (برگرفته از واژه‌ی «عصبه» به مفهوم خویشان پدری)، ظهور و زوال تمدن‌ها را بر پایه‌ی عصیبت فرض کرد و این عامل را عامل اصلی تطور و حرکت جوامع در طول تاریخ، معرفی کرد. از دیدگاه این اندیشه‌ورز، جوامع مسیری را طی می‌کنند که نتیجه‌اش زوال و نفی خودشان است. از این منظر، پنج مرحله از ظهور تا زوال، قابل طبقه‌بندی است:

- استقرار دولت؛
- خودکامگی؛
- عظمت و جبروت؛
- حفظ سطح و وضع موجود؛
- از هم‌گسیختگی^۲.

۱. ابوزید عبدالرحمان ابن محمدبن خلدون (۱۴۰۵-۱۳۳۲م یا ۸۰۸-۷۳۲ ه. ق).
۲. محمود رجبی و دیگران، تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت، ۱۳۷۸.

اما مستقل از سبقت ابن خلدون در پیشینه‌ی معنادارسازی تاریخ، گونه‌های اصلی مواجهه با «تاریخ معنادار شده» را در اروپای نو، در سه گونه‌ی هگلی؛
مارکسی؛

و توین بی می توان ردیابی کرد.

گونه‌های اصلی مواجهه با تاریخ معنادار شده

گونه‌ی هگلی

در گونه‌ی هگلی مواجهه با تاریخ، در پرتو پیش‌فرض اساسی هگل که «بافت جهان از اندیشه است»، هفت عنصر قابل تشخیص و تفکیک است:

- علت فاعلی درونی؛

- عقل؛

- روح؛

- صیروت؛

- خدا؛

- تکامل؛

- غایت.

با شناخت عناصر هفتگانه‌ی این گونه‌ی مواجهه با تاریخ و ارتباط عناصر با یکدیگر، چارچوب دیدگاه هگل قابل درک و دریافت است؛

علت فاعل درونی

هگل با این اعتقاد که «حوادث تاریخی معلول عوامل بیرونی نیست بلکه درواقع، فعلیت امکانات درونی و تجلی آگاهی به آزادی است»^۱ قائل به کارکرد درونی پدیده است.

۱. احمدرضا همتی مقدم، درباره فلسفه‌ی تاریخ، قسبات، سال ۱۱، بهار و تابستان

با این تلقی که هر شی یا پدیده در فعل و انفعال درونی خود، تمایل به نفی خویش دارد. با این مکانیزم که از نزاع تز (به مفهوم برنهاد) و آنتی تز (برابرنهاد)، سنتزی (برآیند) ظهور می‌کند که پدیده‌ای برتر و بالاتر از تز و آنتی تز در حال نزاع است.

از این منظر، هر مرحله‌ی جدید تاریخی، محصول جدال برنهاد و برابرنهاد و برآیند آن دو عنصر متضاد است و بدین روی است که تاریخ جهان به پیش می‌رود. این مضمون به «دیالکتیکِ هگل» مشهور است.

عقل

وی با تاکید بر حاکمیت عقل بر جهان، چنین توضیح می‌دهد: «تنها اندیشه‌ای که فلسفه (برای بررسی تاریخ) به میان می‌آورد، اندیشه‌ی ساده‌ی عقل است؛ یعنی اندیشه‌ای که عقل بر جهان فرمان‌رواست و در نتیجه، تاریخ جهانی نیز جریان‌ی عقلایی دارد. تاریخ، این ایقان و بینش را از پیش مفروض می‌دارد ولی فلسفه چنین نمی‌کند؛ زیرا در فلسفه به یاری شناسایی نظری ثابت می‌شود که عقل، گوهر و قوه‌ی بی‌پایان و محتوای بی‌پایان همه‌ی هستی‌های جسمانی و معنوی و همچنین صورت بی‌پایان یعنی آن چیزی است که ماده را به جنبش درمی‌آورد!»

و سپس عقل را از «درون» بدین‌گونه مورد تحلیل قرار می‌دهد: «... عقل برخلاف (هستی‌های ناقص و) محدود برای کنش خود به ماده‌ی بیرونی نیاز ندارد، برای پایداری و کوشندگی خود وسائل بیرونی نمی‌خواهد، بلکه خود نگاهبان خویش و موضوع کنش خویش است. از یک‌سو تنها شرط پیشین هستی خود است و نمایش غایت مطلق همه‌چیز است و از سوی دیگر، خود عاملی است که این غایت را تحقق می‌بخشد و آن را نه تنها در جهان جسمانی بلکه در جهان معنوی و در تاریخ عمومی، از حال درونی (یا قوه) به حال بیرونی (یا فعل) در می‌آورد...».

بدین ترتیب با ارائه‌ی چنین تحلیلی از جایگاه عقل در جهان و

ویژگی‌های درونی آن، بالنهایه عقل «خوداتکا» و «درون‌جوش» را محرک ماده و تحقق‌بخش غایت تاریخ می‌پندارد.

روح

اگر عقلِ اعلیٰ بر تاریخ حاکمیت دارد، روح اعلیٰ نیز «گوهر» تاریخ است. از این دیدگاه «همه‌چیز در تاریخ به وجه عقلایی رخ داده است و تاریخ جهان حاصل سیر عقلایی و ضروری روح جهانی است. روح، گوهر تاریخ است و طبع آن همیشه یگانه و یکسان است و این طبع را در هستی جهان عیان می‌کند». روحی که نه انتزاعی بلکه متعین است: «روح، ذاتی حاصل انتزاع نیست یا مفهومی انتزاعی نیست که (ذهن) انسان آن را ساخته باشد، بلکه برعکس، ذاتی است کاملاً متعین و کوشنده و زنده؛ روح، آگاهی است و در عین حال موضوع خویش نیز هست. پس روح، اندیشیده است و اندیشه‌اش، اندیشه ماهیتی است که وجود دارد و در این باره که وجود دارد و چگونه وجود دارد، می‌اندیشد»^۱.

شدن

صاحب این دیدگاه که پیش از این عقل را به روح پیوند زده و تاریخ جهانی را حاصل سیر عقلایی و ضروری روح جهانی معرفی کرده است، روح عالم را در حال حرکت و شدن می‌داند:

«هر تغییری که در جهان رخ می‌دهد فقط انعکاس محتوم پیشرفت و رشد روح عالم است که در حال حرکت به سوی تحقق وجود خویشتن است و این تحقق، با مبارزه میان نظریات متضاد به‌انجام می‌رسد»^۲.

شدن مورد نظر، از دلایل کشاکش بر نهاد و برابر نهاد برمی‌تراود و «شدن که جامع (ستتر) هستی (تز) و نیستی (آنتی‌تز) است، به‌نوبه‌ی خود در موقعیت تز قرار می‌گیرد و مقابل آن از درونش ظاهر می‌شود و با ترکیب

۱. عقل در تاریخ.

۲. عبدالحمید صدیقی و جواد صالحی، تفسیر تاریخ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶.

شدن با آن، سنتز جدیدی تحقق می‌یابد و این جریان، همچنان ادامه می‌یابد تا به خاص‌ترین مفاهیم بیانجامد.^۱

خدا

شدنی که هگل از آن بحث به میان می‌آورد، نه حرکتی محصول تصادف و اتفاق که در پس آن «اراده‌ای طراح» قرار دارد، اراده‌ای که در پی تکامل بخشیدن به روح جهان است که همواره به سوی غایت خویش حرکت می‌کند و تاریخ، راه منطقی روح جهان را رقم می‌زند، روحی که طبیعت آن یگانه است و خود را در پدیده‌های هستی به‌نمایش می‌گذارد.

متافیزیک تک‌گوهری هگل مرسوم به مونیسم^۲ به مفهوم آن است که منحصرآ واقعیتهای واحد و یگانه وجود دارد و لذا همه چیز در چارچوب ماهیت بنیادین این واقعیت معنا می‌یابد.

هگل چنین تصریح می‌دارد که خواستی خدایی بر جهان فرمانرواست و چندان نیرومند است که می‌تواند محتوای کلی خود را معین کند. هدف ما باید بازشناختن این (عنصر) گوهری یعنی خواست خدا باشد و برای این کار باید آگاهی را با عقل بیامیزیم و نه با چشم سر و فهم کوتاه‌بین بلکه با چشم عقل بنگریم که بینش [حاصل از] آن از سطح چیزها می‌گذرد.^۳

وی با تأکید بر فرمانروایی خواست خدا بر جهان، مسیر تاریخ را نیز جلوه‌های متعدد و پیاپی اندیشه‌ی مطلق تلقی می‌کند که در پوشش ملل، ارواح قومی و دولت‌ها تجلی می‌یابد. [به بیان] صریح‌تر «خدا بر جهان حکومت می‌کند. حکومت واقعی او یعنی اجرای نقشه‌اش که همان تاریخ جهان است. فلسفه می‌کوشد این نقشه را فهم کند»^۴. به تعبیری، خواست خدا، عنصر تعیین‌کننده و گوهرین تاریخ جهان است.

۱. محمد تقی مصباح‌یزدی، آموزش فلسفه، سازمان تبلیغات اسلامی، جلد اول، ۱۳۶۸.

۲. Monism یا یگانه‌انگاری.

۳. عقل در تاریخ.

۴. عبدالکریم سروش، فلسفه‌ی تاریخ، انتشارات حکمت، ۱۳۵۷.

تکامل

شدن تحت اراده‌ی طراح جهان و تاریخ، ماهیتی «تکاملی» دارد. «اصل تکامل به این معنی است که تعیین درونی و وضعی نهفته در مسیر تاریخ وجود دارد که باید به تدریج به واقعیت بپیوندد.» روح در حال شدن که تاریخ میدان عمل آن است، امور را به احتمال و تصادف وانمی‌گذارد و سمت تکاملی تاریخ را رقم می‌زند. در همین حال این «تکامل، بالیدنی بی‌گزند و بی‌ستیز همچون بالیدن هستی‌های طبیعی نیست بلکه پیکاری دشوار و سرسختانه با خویشتن است...»^۱.

غایت

تکامل منظور نظر، متضمن تحقق غایتی با محتوای متعین است. «این غایت، همان روح در ماهیت ذاتی خویش یعنی آزادی است. موضوع اساسی و در نتیجه، اصل راهنمای تکامل و آنچه به تکامل معنی می‌بخشد، همین است.» این غایت به یاری عقل، قابل درک و دریافت است: «در تاریخ، ما باید غایتی کلی و مقصودی غایی بجوییم نه غایتی از روح ذهنی یا ذهن. این غایت کلی را باید به یاری عقل دریابیم. زیرا عقل فقط می‌تواند با غایت مطلق سر و کار داشته باشد»^۲.

هگل با این دیدگاه در پی «مقصودی بازپسین» در رخدادهای حیات اقوام و بالنهایه در تاریخ جهان است.

گونه‌ی مارکسی

«کارل مارکس»^۳، اندیشمند برجسته‌ی آلمانی که در کوران موج بلند قرن نوزدهمی تضاد کار - سرمایه می‌زیست، مشاهده می‌کرد و اصطکاک فکری - عملی داشت، اندیشه‌ی تاریخی خویش را با این پیش‌فرض فلسفی که بافت

۱. عقل در تاریخ.

۲. عقل در تاریخ.

جهان از ماده است، طراحی و عرضه کرد.

در سال ۱۸۳۱، در دوران نوجوانی مارکس، اولین قیام طبقه‌ی کارگر در لیون فرانسه برپا شد و در طول دهه‌ی ۱۸۴۸-۱۸۳۸ نیز اولین جنبش کارگران ملی چارتیست‌های^۱ انگلیسی در انگلستان - میدان اصلی انقلاب صنعتی سامان یافت. خود وی نیز در برش زمانی ۱۸۴۸-۱۸۴۰ به‌عنوان یک چهره‌ی جمهوری‌خواه و دموکرات انقلابی درگیر در جنبش آلمان بود.

وی در دل کوران دورانی تضاد کار - سرمایه و در متن تجربه‌ی شخصی خویش به نقد مفهوم تاریخ از دیدگاه هگل رسید. از دید وی، دیدگاه تاریخی هگل مفهومی «ایده‌آلیستی» داشت و قادر به تبیین آنچه رخ می‌داد، نبود. «انگلس»^۲ که هم‌اندیش و به‌نوعی شارح دیدگاه‌های اوست، در مکتوب سوسیالیسم علمی و تحلیلی، علت بطلان تاریخی دیدگاه هگلی را از منظر مشترک مارکس و خودش چنین توضیح می‌دهد: «[در میانه‌ی قرن نوزدهم] مبارزه‌ی طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی عملاً مشهود و نمایان گردید. با تمام اینها مفهوم ایده‌آلیستی تاریخ نه فقط قادر به تبیین مبارزه‌ی طبقاتی بر مبنای مادی نبود، بلکه اصولاً چیزی در مورد منافع مادی نمی‌دانست. حقایق و وقایع جدید، ضرورت بازنگری تمام تاریخ گذشته را در دستور کار قرار دادند»^۳.

مارکس در پی نقد دستگاه فلسفه‌ی تاریخ هگلی، چارچوبی جدید برای تبیین تاریخ ارائه کرد که در تجزیه‌ی آن می‌توان به هفت عنصر دست‌اندرکار، راه برد:

۱. Chartist's. جنبش چارتیست‌ها در «منشور خلق» که در ۱۸۳۷ میلادی منتشر شد، خواست‌های ششگانه‌ی خود را اعلام کردند که مهمترین آنها عبارت بود از آزادی رای برای همه‌ی مردان، برقراری رای مخفی و برافتادن شرط مالکیت برای نمایندگان پارلمان. این جنبش به علت شکافی که میان میانه‌روان آن افتاد، از میان رفت (داریوش آشوری، *دانشنامه‌ی سیاسی، انتشارات سهروردی و مروارید*، چاپ اول، بهار ۱۳۶۶).

2. Friedrich Engels (1820-1895)

۳. موريس کنفورت، *ماتریالیسم تاریخی*، نشر ایران، ۱۳۵۸.

- ماتریالیسم تاریخی؛
- تقدم عينيت اقتصادى بر آگاهى؛
- دوران‌سازى ابزار توليد؛
- طبقه؛
- تضاد طبقاتى؛
- تكامل؛
- غايت.

این عناصر دست‌اندرکار در ربطی منطقی با یکدیگر، جان‌مایه‌ی دستگاه مارکسی فلسفه‌ی تاریخ را عرضه می‌دارند؛

ماتریالیسم تاریخی

مارکس که دستگاه فلسفی تبیین جهان خود را بر مبنای «ماتریالیسم فلسفی» بنیان نهاده بود، دستگاه فلسفی جهان خود را براساس «ماتریالیسم تاریخی» پایه گذاشت. در جوهره‌ی مفهوم ماتریالیستی تاریخ، عامل تعیین‌کننده در تاریخ، نهایتاً تولید و بازتولید زندگی واقعی است. همان‌گونه که «داروین»^۱ با استفاده از روش «تجربید» به تئوری انتخاب طبیعی راه یافت و چنین ابراز نظر کرد که تمام انواع موجودات ذی‌حیات با انطباق با محیط اطراف خود می‌زیند، مارکس نیز با به‌کار بستن همان روش تجربید، به رابطه‌ی مستقیم میان بقای هر جامعه با وجه تولیدش رسید.

در کادر این روش، همان‌گونه که سرشت جهان از ماده است، سرشت تاریخ نیز از ماده به مفهوم عنصر تولیدی هر دوره‌ی تاریخی است. انگلس در رساله‌ی *درباره‌ی ماتریالیسم تاریخی*، برای واژه‌ی ماتریالیسم تاریخی ترجمانی چنین عرضه می‌کند: «لفظ ماتریالیسم تاریخی را برای معرفی آن بعد از مسیر تاریخ به کار می‌برم که علت غایی و نیروی محرک بزرگ تمام وقایع مهم را در تکامل اقتصادی جامعه، در تغییرات شیوه‌های تولید و مبادله که منجر به تقسیم جامعه به طبقات مشخص و مبارزه‌ی این طبقات علیه

1 . Charles Darwin (1809-1882)

یکدیگر می‌شود، است^۱».

تقدم عینیت اقتصادی بر آگاهی

در پرتوی این باور که مجموعه مناسبات تولیدی به‌عنوان «زیربنا»، سازنده‌ی پیکره‌ی اقتصادی جامعه است و ساخت‌های قانونی، سیاسی و فرهنگی بر آن سوار می‌شوند، آگاهی اجتماعی نیز از آن متصاعد می‌شود. به تعبیری، شیوه‌ی تولید زندگی مادی، جریان تفکر و زیست اجتماعی و سیاسی را تعیین می‌کند و وضع اجتماعی انسان است که آگاهی او را رقم می‌زند.

بر مبنای این دیدگاه، «پنداره‌های طبقه‌ی حاکم هر عصر، پنداره‌های حاکم آن عصر است. یعنی طبقه‌ای که نیروی مادی جامعه است، . . . طبقه‌ای که وسایل تولید مادی را در دست دارد، در عین حال کنترل وسایل تولید ذهنی را نیز در اختیار دارد. بنابراین پنداره‌های کسانی که فاقد وسایل تولید ذهنی هستند، تابع طبقه‌ی حاکم است^۲». به این اعتبار، عینیت اقتصادی بر آگاهی متقدم است و آگاهی موقوف به عرصه‌ی عینی اقتصاد است.

دوران‌سازی ابزار تولید

مارکس در مکتوب *فقر فلسفه* که پاسخی است به تهاجمی به مکتوب *فلسفه‌ی فقر* پرودن^۳، از سوسیالیست‌های تخیلی، تاکید می‌ورزد که «روابط اجتماعی مستقیماً در قید نیروهای مولد به‌سر می‌برند. با اکتساب نیروهای مولد نوین، انسان‌ها وجه تولید جامعه‌ی خویش را تغییر می‌دهند. ماشین دستی، جامعه‌ی فئودالی و خان‌های فئودالی را به‌همراه آورد، در حالی که ماشین بخار، سرمایه‌داری را به‌همراه دارد». از این منظر، هر جهش تکنولوژیک در قالب ابزارسازی نوین، به دوران‌سازی جدید منجر می‌شود.

۱. کارل مارکس و فردریش انگلس، *درباره‌ی تکامل مادی تاریخ*، خسرو پارسا، نشر دیگرا، ۱۳۸۰.

۲. بورلی سائکیت، *تاریخ چیست و چرا؟*، مترجم: رؤیا منجم، نگاه سبز، ۱۳۷۹.

3. Pierre Joseph Proudhon (1809-1865)

طبقه

مارکس و انگلس در اثر مشترک *ایدئولوژی آلمانی*، هر ساخت اقتصادی را تحت رهبری یک طبقه‌ی مشخص می‌دانند که بر ساخت اقتصادی قبلی چیره شده است، طبقه‌ای که در عمل به‌مثابه نماینده‌ی کل جامعه محسوب می‌شود. طبقه، طیف اجتماعی صاحب ابزار تولید هر دوره است که سامان اجتماعی هر دوره را بر عهده دارد.

تضاد

زایش طبقات در مقابل طبقه‌ی حاکم مسلط بر ابزار تولید، روندی است لامحاله که در پی تکامل نیروهای تولیدی پدید می‌آید. طبقات جدیدی که به‌همراه خود آشتی‌ناپذیری جدیدی را به جامعه وارد می‌کنند؛ «آشتی‌ناپذیری قبل از هر چیز شامل آشتی‌ناپذیری میان استثمارکنندگان و استثمارشوندگان است»^۱.

تصادم تاریخی، محصول تکامل تاریخی نیروهای تولیدی است. از ترشحات قلم انگلس در سوسیالیسم علمی و تخیلی است که؛ «چنین برمی‌آید که تمام تاریخ گذشته، تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. این طبقات متخاصم خود، زائیده‌ی شرایط تولید و مبادله و شرایط اقتصادی زمان خود بوده‌اند.» مارکس مصداقی‌تر بر استمرار تضاد طبقاتی در طول تاریخ، اشاره می‌کند: «آزاده و برده، شریف و عامی، ارباب و نوکر، استادکار و شاگرد و در یک کلمه ستم‌گر و ستم‌کش...، همگی همواره دشمن دائمی یکدیگر بوده‌اند و به جنگ بی‌پایانی دست زدند که گاه از انظار پنهان می‌گشت و گاه آشکار می‌شد. این جنگ یا به بازسازی کلی و انقلابی جامعه می‌انجامید و یا به فروریختن تمامی طبقات در حال ستیز»^۲.

در مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) مارکس نیز تصریح می‌شود که «تاریخ

۱. ماتریالیسم تاریخی.

۲. تفسیر تاریخ.

تمامی جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، تاریخ مبارزات طبقات است.»

تکامل

در مرحله‌بندی دورانی ارائه‌شده از سوی مارکس، تاریخ به پنج دوره‌ی مشخص کمون اولیه، برده‌داری، شبانی، فئودالی و سرمایه‌داری تقسیم می‌شود. از نظر وی، جان‌مایه‌ی پیشرفت و تکامل تاریخی، رشد تولید مالی است که در پی بخت و صدفه صورت نمی‌گیرد و نتیجه‌ی عمل قوانین مشخص اقتصادی است. از این دیدگاه، سمت تاریخ به اعتبار برتری هر یک از ادوار نسبت به دوره‌ی قبل از خود - با معیار تکامل ابزار و شیوه‌ی تولید - سمتی تکاملی بوده است که در سیر خود به انقلاب سوسیالیستی می‌انجامد که این امر در نوع خود از تحولات پیشین به‌طور کیفی، مترقی‌تر است.

غایت

ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی تا امحای کلیه‌ی مظاهر استثمار و برقراری حاکمیت پرولتاریا و ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه، نهایت مسیری است که مارکس برای تاریخ قائل است. این فرجام در نامه‌ی وی به ج. ویدما ترسیم شده است: «از آنجا که وجود طبقات و مبارزات طبقاتی را در جامعه‌ی جدید کشف نمودم، هیچ رجحانی بر من وارد نیست. آنچه من جدیداً انجام دادم عبارت است از:

وجود طبقات، وابسته به مراحل خاص تاریخی در روند تکامل اجتماعی می‌باشد؛

مبارزه‌ی طبقاتی ضرورتاً به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می‌گردد؛
این مرحله‌ی دیکتاتوری تنها مرحله است برای گذر به انهدام طبقات و به‌وجود آوردن جامعه‌ی بی‌طبقه.

گونه‌ی توین‌بی

آرنولد توین‌بی^۱ انگلیسی حدود یک‌صد و بیست‌سال پس از هگل و

1. Arnold Toynbi (1889-1975).

هفتاد سال پس از کارل مارکس در دورانی آرام‌تر متولد [شد] و حیات آغاز کرد. خود وی نیز تلاطمی بس کمتر از دو اندیشمند پیشین داشت. عناصر دستگاه فلسفه‌ی توین‌بی را نیز در هفت محور می‌توان به‌دیده‌ی دقت نگریست:

- کلیت؛
- کلید فهم؛
- شروط دست اندرکار؛
- توالی؛
- تهاجم؛
- خدا؛
- غایت.

گرچه تفکر توین‌بی شعاع انتشاری بسیار کوتاه‌تر از تفکر هگل و مارکس داشت و از پوشش جهانی محدودتری برخوردار شد، اما به‌هر روی دیدگاه وی در حوزه‌ی تاریخ از دیدگاه‌های مرجع محسوب می‌شود.

کلیت

توین‌بی با تاثیر از پولیبیوس^۱، مورخ یونان قدیم که به کل‌گرایی در تاریخ اعتقاد داشت و بررسی موضوعی را راه‌گشا برای ادراک کلان از تاریخ نمی‌دانست، بر کل‌گرایی در تاریخ تاکید می‌ورزید: «نگاه کل‌گرایانه به تاریخ است که سبب می‌شود تاریخ را قانون‌مند بدانیم»^۲.

کلید فهم تاریخ

توین‌بی پی‌گیری تحولات تمدن‌ها را به‌عنوان یک واحد بزرگ اجتماعی، کلید فهم تاریخ تلقی می‌کرد:

«در بررسی تاریخی، احتمال فهم یک واحد بزرگتر (مانند تمدن) در

1. Polibus (200-118 B.C).

۲. درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ.

مقایسه با واحد کوچکتر (مانند کشور) خیلی بالاتر است^۱».

شروط دست‌اندرکار [تحول تاریخ]

توین‌بی بروز و ظهور تمدن‌ها را با دقت نظر در ترکیب دو عامل، تحلیل می‌کند:

- حضور اقلیتی خلاق در سرزمین؛
- وجود محیطی نه‌چندان سخت و ناممکن و نه‌چندان مهیا و مساعد.

توالی

تاریخ جهان توالی طلوع و زوال تمدن‌هاست و این توالی است که روندهای تاریخ جهانی را رقم زده، قواعد و قوانینی را از درون خود متصاعد می‌کند و مواد لازم را برای تحلیل تاریخ را فراهم می‌آورد.

تهاجم

از دیدگاه او هر تمدن با تهاجم تولد می‌یابد، با تهاجم بلوغ پیدا می‌کند و آخرالامر با تهاجم نیز فرو می‌ریزد.

خدا

خداوند در تاریخ قابل کشف است؛ بدین مفهوم که «خداوند خود را درون چهارچوب تاریخ، مبهم و نیم‌پیدا به کسانی که صمیمانه بجویندش آشکار می‌کند»^۲.

غایت

غایت در دیدگاه وی به‌نوعی سایه - روشنی است. در پایان بررسی سه‌گونه‌ی مواجهه با تاریخ معنادارشده، جان‌مایه‌ی هریک از گونه‌ها را در جداولی جداگانه می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱. آرنولد توین‌بی، بررسی تاریخ تمدن، محمدحسین آریا، امیرکبیر، ۱۳۷۶.

۲. آرنولد توین‌بی، مورخ و تاریخ، حسن کامشاد، خوارزمی، ۱۳۷۰.

«جان‌مایه‌ی گونه‌ی هگلی»

اندیشه	بافت جهان
مبتنی بر تضادِ تز و آنتی‌تز	فعل و انفعال درونی تاریخ
عشق اندیشه به رهایی	محركِ تاریخ
دیالکتیک سه‌عنصره	منطق حرکت تاریخ
عقل خودبنیاد و درون‌جوش	عقل در تاریخ
مبتنی بر اراده‌ی طراح و خط‌مشی اراده‌ی برتر	شدن در تاریخ
استوار بر تسلسل تضاد تز و آنتی‌تز و بروز سستز	تکامل تاریخ
تحت احاطه‌ی روح حاکم بر تاریخ	اراده‌ی انسان
حاکم تاریخ؛ عنصر تعیین‌کننده‌ی گوهرین	خدا
آگاهی کامل، آزادی کامل روح	غایت تاریخ

در این دیدگاه، به اراده‌ی انسان تبصره زده می‌شود؛ بدین مضمون که «هر تغییری که در جهان رخ می‌دهد فقط انعکاس محتوم پیشرفت و رشد روح عالم است که در حال حرکت به سوی تحقق وجود خویشتن است و این تحقق با مبارزه میان نظریات متضاد به‌انجام می‌رسد. به‌این ترتیب، هیچ فرد یا گروهی از مردم، توانایی آن را ندارد که اراده‌ی خود را عملی کنند. زیرا همگی ابزارهای حقیری هستند که روح جهان، تصمیم خود را به‌واسطه‌ی آنان اجرا می‌کند.» به‌این ترتیب، اراده‌ی انسان تحت‌احاطه‌ی روح حاکم بر تاریخ است. در این دیدگاه، خدا سامانده‌ی کامل تاریخ است و بشر به‌رغم نبوغ و کارآمدی‌هایش، ایفاگر نقش مشخصی در نمایشنامه‌ی تاریخ است. مسیر تاریخ نیز جلوه‌های متعدد اندیشه‌ی مطلق است در پوششِ ملل و دولت‌ها.

«جان‌مایه‌ی گونه‌ی مارکسی»

ماده	بافت جهان
مبتنی بر تضاد طبقاتی	فعل و انفعال درونی تاریخ
خودآگاهی نسبت به عضویت در طبقه و در تضاد با طبقات دیگر	محرک تاریخ
دیالکتیک	منطق حرکت تاریخ
تقدم عینیت اقتصادی بر آگاهی	عقل در تاریخ
استمرار تعالی دورانی بر محور پیشرفت ابزار تولید	شدن در تاریخ
هر مرحله، عالی‌تر از مرحله‌ی قبل	تکامل تاریخ
تحت‌احاطه‌ی وجه تولید	اراده‌ی انسان
غایب	خدا
امحاء طبقات، پایان استثمار، جامعه‌ی بی‌طبقه	غایت تاریخ

در این دیدگاه نیز اراده‌ی انسان تحت‌احاطه‌ی عامل دیگری است؛ بدین مفهوم که «برای پیشبرد تولید اجتماعی، انسان‌ها وارد روابط مشخص ضروری می‌شوند که مستقل از اراده‌ی آنهاست. این روابط با مرحله‌ای مشخص از تکامل نیروهای مادی تولیدی آنان مطابقت دارد.»

«جان‌مایه‌ی گونه‌ی توین‌بی»

ترکیبی از اندیشه، ماده و روح	بافت جهان
میل به تملیک دورانی از تاریخ	فعل و انفعال درونی تاریخ
پاسخ در برابر تهاجم	محرک تاریخ
تدافع - تهاجم	منطق حرکت تاریخ
ترکیبی از عقل کل و عقل جزء	عقل در تاریخ
استمرار تحول	شدن در تاریخ
توالی طلوع و افول	تکامل تاریخ
اقلیتی خلاق در پرتو اجل مقدر	اراده‌ی انسان
قابل کشف در تاریخ	خدا
سایه - روشن	غایت تاریخ

در این دیدگاه، عناصر بعضا مرکب‌اند و در مواردی نیز عدم قاطعیت و صراحت در اظهارنظر وجود دارد. انسان در این دیدگاه نیز تحت احاطه است، در احاطه‌ی اجل مقدر.

دک توحیدی از تاریخ»

نشست سوم

سه‌شنبه ۸۵/۸/۱۹

در پی بذلِ دقت به جان‌مایه‌ی سه دیدگاه اصلی در حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ که دو نفر از واضعان آنها موحد (هگل و توین‌بی) و یک تن غیرموحد (مارکس) هستند، اینک بر درک توحیدی از تاریخ متمرکز می‌شویم. این درک مبتنی {است} بر:

- متن مرجع است به‌عنوان کتابِ آخرِ تبیین‌گرِ حاوی سیر بشر؛
- برگرفته از آموزه‌های تاریخیِ خدایِ مُشرفِ به‌ویژه از میان نشانه‌های سوره‌های اعراف، هود، انبیاء، طه و شعراء؛
- حاوی عناصر درک توحیدی از تاریخ و جایگاه هر یک از آنها.

عناصر درک توحیدی از تاریخ

این عناصر را بدین ترتیب، می‌توان فهرست کرد:

خدا؛

عالم؛

تاریخ؛

انسان؛

پیام؛

جوهره‌ی تاریخ؛

منطق تاریخ؛

تکامل تاریخ؛

موانع تکامل؛

صیورت؛

غایت؛

فرجام؛

خدا

با نگاهی تاریخی به متن کتاب، به چهار ویژگی برای خدا ره می‌بریم، ویژگی‌هایی که مرتبط با نقش پروردگار در تاریخ است؛

خدای حاضر و مشرف؛

خدای آموزگار تجهیزگر؛

خدای کمک کار؛

خدای مجری قوانین و سنن.

اشراف خدا بر کل جریان تاریخ و نظارت او بر روند تاریخ به تصریح در نشانه‌های ۶ و ۷ سوره‌ی اعراف آمده است: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ * فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ.»

«از مردمی که بر ایشان پیامبرانی فرستاده شد و نیز از پیامبرانی که فرستاده شده‌اند، پرسش خواهیم کرد و از هرچه [در طول تاریخ] کرده‌اند با آگاهی تمام برایشان حکایت خواهیم کرد. زیرا ما هرگز [از جریان تاریخ] غایب نبوده‌ایم.»

حضور خدا در کل تاریخ و نظارت دقیق و بی‌وقفه‌اش بر سیر حرکت ابناء بشر، اعم از افراد و اجتماعات بشری، آن مقام را بر مجموعه‌ی تاریخ و رخدادهای درون آن، مشرف می‌سازد^۱.

در نشانه‌ی ۲۶ از سوره‌ی نساء، خدا به‌عنوان «آموزگار تاریخ» مورد تاکید قرار گرفته است:

«خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد و راه [و رسم] کسانی را که پیش

۱. این جمله در فایل صوتی سخنرانی این‌گونه تشریح شده است: خدا نه در تاریخ سایه روشن است و نه [آن‌گونه] که هگل تصویر می‌کرد، به‌مانند یک روح انعطاف‌ناپذیر هژمونیک است که و نه با تلقی‌ای که مارکس از ماده در جهان دارد از تاریخ غایب است. خدایی است که ناظر بر حرکت کل تاریخ است. در جاهایی خودش مداخلات جدی می‌کرده و از قرآن به بعد مداخلاتش کیفی و کمتر مکانیکی می‌شود از قرآن به بعد مداخلات مکانیکی را شاهد نیستیم. اما جدا از مداخلاتش، همیشه بر تاریخ مشرف بوده و از عالی‌ترین مکان، ناظر بر روندها بوده است.

از شما بوده‌اند به شما بنمایاند و بر شما بازگردد و خدا، دانای حکیم است.»
خدای راه و روش ده و رهنمون‌کننده است که امر تبیین تاریخ برای
انسان را عهده‌دار است، در جای جای کتاب، انسان در مسیر را با گویش
«حدیث»، «داستان»، «مَثَل» و «خبر»، به دیدگاه تاریخی مجهز می‌کند:

«آیا حدیث موسی بر تو رسیده است؟» (طه، ۹)

«در داستان‌ها نشانه‌ای است.» (هود، ۱۰)

«این از اخبار آن ده‌کده‌هاست که برایت قصه می‌کنیم.» (هود، ۱۰۳)

«و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند، سکنی گزیدند و برای
شما آشکار و تبیین شد که با آنان چگونه برخورد کردیم و مثل‌ها برای شما
زدیم.» (ابراهیم، ۴۵)

از منظر پروردگار، تاریخ مشحون از رخدادهای پُرآموزش و عبرت است
که این آموزه‌ها در کلیت خود، انسان را به تجربه‌ی تاریخی مجهز می‌کند، از
این روست که مکرر سفارش می‌شود که «بنگرید به سراهای خالی از سکنه»،
«سراها هست، انسان‌ها نیستند» و تصریح بر این جوهره‌ی کیفی که «کشف
کنید علت زوال‌ها، ناکامی‌ها و بدفرجامی‌ها را».

همین خدا، «کمک‌کار» انسان‌ها و طیف‌های حقیقت‌یاب و حق‌گراست و
با تبیین مسیرها، روش‌ها و منش‌ها، به یاری انسان‌های تغییردهنده و
تحول‌آفرین آمده و برای آنها امکانات می‌آفریند و فرصت‌ها فراهم می‌آورد.
جهان سایه‌ی توست، روش از تو دارد.

«ره‌نمونی» و تجهیز به روش، از کمک‌ویژه‌های خدا به انسان‌های «اهل
مسیر» در طی تاریخ است. خدایی که «مجری قوانین و سنن» نیز تلقی می
شود:

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كُنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (احزاب، ۶۲)، این سنت
خداست که در همه‌ی ادوار گذشته برقرار بوده و هرگز سنت خدا مبدل نخواهد شد.
سنت‌های خدا به‌واقع مرادف قواعد و قوانین طی طریق و فرجام‌های محصول
روش‌ها و منش‌های به‌کار گرفته شده در روند اعمال فردی و اجتماعی است.

عالم

عالم تصویرشده در کتاب، مجموعه‌ای است:
آفریده؛

و جدی؛

عالمی که آفریده‌ی پروردگار است و مرحله به مرحله از سوی مقامی ایده‌پرداز و بدیع، خلق شده است در درون خود دارای منطق، هدف و غایت است. این چنین عالمی به‌عبث و پوده آفریده نشده است: یعنی از سر صدفه به‌وجود نیامده و بنابر احتمالاتی حادث نشده است و بناگذاری خدا آن را به‌وجود آورده است. او آفریدگار است و جهان آفریده است، اهل خلق است، خلق اول و خلق مستمر.

«آیا پنداشته‌اید و محاسبه کرده‌اید که ما شما را بیهوده و پوده آفریده‌ایم و به پیش‌گاه ما بازگردانده نخواهید شد؟» (مومنون، ۱۱۵)
و نیز از سر شوخی و تفنن نیز شکل نگرفته است:

«آسمان و زمین و مابین آنها را به بازیچه نیافریده‌ایم.» (انبیاء، ۱۶)
«[به‌فرض] انتخاب [اگر] بازیچه‌ای را می‌خواستیم، خود در پی اجرای آن بودیم.» (انبیاء، ۱۷)

چنانچه خدا اراده‌ی بازی داشت، خود می‌توانست مجری همان هدف نیز باشد. اما این جهان «شهربازی» نیست و انسان برای چرخ زدن و تاب خوردن به این عرصه نیامده است.

از منظری دیگر از آنجا که عالم امکان، محصول ایده، طراحی، بداعت، مهندسی و خلق مرحله به مرحله‌ی پروردگار و دارای دینامیسم مستمر است، جدی است و نه از سر صدفه و سرگرمی^۱.

۱. این جمله در فایل صوتی این‌گونه تشریح شده است. این جهان دارای منطوق است، منطوق‌هایی را درون خود پوشش می‌دهد و دارای هدف و غایت است. مهم‌تر اینکه پروردگار به‌عنوان فکر و اندیشه‌ی کل و سازنده‌ی کل عناصری را مصرف کرده است. بداعت را مصرف کرده است، مهندسی کرده، خلق اول و خلق بعدی و خلق مستمر کرده است و نهایتاً پروسه‌های بسط جدی را طی کرده است. پس از این نظر که عالم نه

تاریخ

تاریخ پهناور عرصه‌ی

محل نظر و گشت‌زنی کیفی؛

بستر آموزش و عبرت؛

قانون‌مند و سنت‌دار است.

ویژه‌تأکیدهای قرآن بر «سیر» و «مشاهده» نه مرادف گردش کردن و تفرج و تماشا که به مفهوم گشت‌زنی کیفی و نظر افکندن توأم با تعمق، تفکر و علت‌یابی است^۱.

نشانه‌های ۱۰۰ و ۱۰۱ هود نمونه‌ای از تأکیدات چند ده‌باره‌ی کتاب بر عبرت‌پذیری و آموزش از پهنه‌ی تاریخ است:

«این از خبرهای آن ده‌کده‌هاست که برایت قصه می‌کنیم. برخی از آنها بپاست و برخی نابود شده است. ما ستم بر ایشان نکردیم. بلکه خود ایشان بر خود ستم کردند^۲».

پهنه‌ای که خود دارای قانون و سنت است. نسبت به مفهوم برخوردارِ

شوخی است، نه عبث و نه از سر تفنن و از سر قاعده و قانون و سمت و فرجام و پایداری است و ما مصرف عناصر حیاتی را در آن شاهد هستیم، بسیار جدی است. برخلاف مجموع قدرت‌هایی که معمولاً آن را شوخی می‌گیرند، یعنی منزل می‌گزینند در مسند قدرت‌های قبلی - این منزل‌گزینی صرفاً فیزیکی نیست - و از تاریخ ارتفاع پیدا می‌کنند و ارتفاع خدا را نادیده می‌گیرند و خودشان را - حتی نسبت به پروردگار - مرتفع تلقی می‌کنند. همین [ارتفاع] پاشنه آشیل قدرت می‌شود.

۱. این جمله در فایل صوتی این طور بیان شده است: منظور از گشت‌زدن هم جستجوی همراه با مشاهده است، خدا چون جهان را از سر تفنن و بازی نیافریده است؛ منظورش از گشت‌زدن، پیک‌نیک نیست. نمی‌گوید پیک‌نیک و سیزده‌به‌در بروید و کنار گل و چمن بنشینید، اینها جزء لطیفی از هستی هست، اما می‌گوید بگردید و نُت بردارید و به کتاب تاریخ حاشیه بزنید.

۲. در فایل صوتی، در توضیح این آیه آمده است: اینجا خدا واژه‌ی حَصید را به کار می‌برد. حَصید به معنی بریدن درو کردن زراعت است. زراعتشان اصلاحی نبود، بذر اصلاح شده در زمین پخش نکرده بودند و ما بذر و مزرعتشان را حَصید کردیم. تاریخ از این منظر بستر آموزش و عبرت است.

از قوانین و قواعدی که دارای کلیتند، عامند و مشخص‌کننده‌ی فرجام‌های مرحله‌ای و نهایی هستند.

انسان

انسانی که در متن معرفی شده است بسیار فراتر از ظلوم، جهول و عجول‌بودن دارای مشخصه‌هایی است سترک. به عبارتی، برخی از آن مشخصه‌ها معطوف به انسان‌های مسئول و حامل در جریان تاریخ است:

باردار؛

صاحب کرامت؛

مُسَخَّر؛

صاحب اراده، انتخاب و آزادی؛

جانشین؛

سختی‌کش؛

پیش‌برنده‌ی عاشق.

در نشانه‌ی ۷۲ سوره‌ی احزاب بر این مضمون تصریح شده است که «ما بار امانات را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها و آنچه میان آنهاست عرضه کردیم و همه از پذیرش حمل آن خودداری کردند و انسان آن را پذیرفت و حمل کرد و او ظلوم جهول بود.» مولوی در پردازش آهنگین این مضمون، برتری عشق و کنجکاو‌ی را عوامل اصلی پذیرش بار امانات الهی تلقی می‌کند:

کرد فضل عشق انسان را فضول زین فزون جویی ظلومست و جهول
ظالمست او بر خود و بر جان خود ظلم بین کز عدل‌ها گو می‌برد
جهل او مر علم‌ها را اوستاد ظلم او مر عدل‌ها را شد رُشاد
از این منظر، ظلم و جهل او نیز در سیر خود به تراوش عدل و آگاهی منجر شده و پرچم‌های علم را برافرازیده و جریان‌های عدالت‌خواه را رشد می‌دهد.

۱. در فایل صوتی در توضیح این کلمه آمده است: یعنی امکانات از جانب پروردگار برای او تسخیر شده است.

این انسان باربردار، صاحب «کرامت» است، کرامتی اعطایی از سوی خالق پروردگار؛ «بنی آدم را کرامت بخشیدیم»^۱ (اسراء، ۷۰). هم او که فرشتگان به‌عنوان برترین و عالی‌ترین نیروهای هستی ماقبل انسان، به امر خدا در برابرش سجده کردند. مهم آنکه همه‌ی امکانات طبیعت فراخ بی‌خست نیز در اختیار و تحت تسخیر انسان قرار داده شده است:

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از رحمت خویش در اختیار شما گماشت.» (جاثیه، ۱۳)

مستقل از آیات متعدد مشابه با آیه‌ی ۱۳ جاثیه، خالق هستی در آیات ۵ تا ۱۶ سوره‌ی نحل، فهرستی از امکانات و خدماتی را که در اختیار انسان قرار داده است، ارائه می‌دهد: دام‌ها و کلیه‌ی مواهب آنها، باران، آشامیدنی‌ها، خوراکی‌ها، شب و روز و مه و خورشید، دریا و مجموعه امکانات آن، نهرها، راه‌ها، نشانه‌های طبیعی و علائم الطریق برای ره‌یابی.

عالی‌ترین مخلوق عالم صاحب اراده، قدرت انتخاب و آزادی است. اساساً عمل صالح براساس انتخاب و به‌اختیار، از نقطه عطف هبوط به بعد امکان تحقق واقعی می‌یابد. آدم و حوایی که در بهشت آغازین، مصرف‌کننده‌ی صرف و آماده‌خوار بودند و با وقت فراغ به «تماشا»ی طبیعت مشغول بودند^۲ و فقط تغذیه می‌کردند و آمیزش و خواب، پس از هبوط فرصت و میدانی در اختیار خود و ابناءشان قرار گرفت تا به خلق و صنع و تسخیر و سازماندهی و باروری کیفی پرداخته و دستاوردهای خویش را متعین کنند.

آیات ۱۸ و ۱۹ [سوره‌ی] اسراء به‌صراحت به صاحب اراده بودن و مخیر و آزاد بودن انسان در انتخاب، تصمیم و عمل تاکید دارند؛ چه آنان که طالب

۱. در فایل صوتی آمده است: خدا تصریح کرده است که ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم، به رغم اینکه خودش فریب خورد، عهد شکست و عهد پایداری نداشت اما ما برای فرزندان کرامت قائل شدیم.

۲. در فایل صوتی آمده است: مشاهده‌گر و به طریق اولی، نظرافکن در هستی نبود، می‌دید و می‌بھوت می‌شد.

«این جهان» هستند و چه آنان که متقاضی محصول کیفی «فرجام» هستند.
 «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ
 يَصْالَهَا مَدْمُومًا مَدْحُورًا.»

«هرکس به تلاش خود محصول عاجل [دنیا] را اراده کند، متاع این
 جهان را به او عرضه می‌کنیم [لیکن باز] به هرکه خواهیم دوزخ را نصیب او
 کنیم که با نکوهش و مردودی به دوزخ درآید.»
 «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ
 مَشْكُورًا.»

«و آنان که [بهره‌ی] فرجام را اراده کنند و چنان که شایسته است برای آن
 تلاش ورزند و مؤمن هم باشند، تلاش آنان منظور نظر خداست.»
 انتخاب، اراده و سعی در هر دو مسیر، افعال برگزیده‌ی مبتنی بر آزادی
 انسان است. فزاینده‌ی متعددی از نهج‌البلاغه مصرح است بر «مبنا» بودن خود
 انسان. از آن جمله: «پیش از آنکه ارزیابی‌تان کنند، خود خویش‌تان را ارزیابی
 کنید و پیش از آنکه به حسابتان رسیدگی کنند، خود به حساب خویش
 رسیدگی کنید و پیش از آنکه با خشونت برانددتان، خود سر به راه نهدید و
 بدانید کسی که خود به خویش‌تان کمک کند و نصیحت گوید و بازدارنده‌ای از
 خود خویش داشته باشد، هیچ‌گاه بازدارنده و نصیحت‌گوی دیگری نخواهد
 داشت.»

این مبنا (انسان) حاوی اراده، اختیار، توان انتخاب، توان نقد و توان
 محاسبه‌ی خود است. انسانی که به‌تعبیر اقبال «صاحب این رسالت است که
 در عمیق‌ترین بلندپروازی‌های جهان پیرامون خویش، شرکت جوید و شکل
 سرنوشت خود و سرنوشت جهان را تعیین کند»^۱.

موجودی با چنین داشته‌هایی، در ذات و فطرت خویش، جانشین
 پروردگار در روی زمین است:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكْشِفُ السُّوءَ وَ يُجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ.»

۱. محمد اقبال، /حیای فکر دینی، ترجمه‌ی احمد آرام، انتشارات قلم، ۱۳۵۶.

اوست که اجابت می‌کند انسان مضطر را در تنگناها و از وی کشف‌سوء و بحران‌زدایی کرده تا انسان آرامش یافته از تنگنا بیرون آمده، ظرفیت‌های جانشینی خود را در روی زمین بروز دهد.

این موجود، موجودی «سختی‌کش» است و «سرانجام با سختی بسیار و با عبور از مرارت‌ها به ملاقات رب خود خواهد رسید» (انشتاق، ۶). موجودی که با حمل بارهای مسئولیتی حتی برتر از توان معمول، پیش می‌رود و خوش می‌زید:

همچو موری اندرین خرمن خوشم تا فزون از خویش باری می‌کشم
این «گونه» انسان‌ها، پیش‌برندگان عاشقی هستند که ولو در اقلیت، کاروان بشری را با کار، با بار، و با شور و شر به جلو می‌برند^۱:

زهی شور زهی شور که انگیخته عالم زهی کار زهی بار که آنجاست خدایا
انسان مشحون از تقاضا و عشق مبنای تقاضا:
نگذارش آن عشق که سر نیز بخارد شایاش زهی سلسله و جذب و تقاضا

پیام

به قصد آنکه انسان سرشار از ظرفیت، «به راه» باشد و مسیر گم نکند، به او
نو به نو

و از طریق رسولان ملموس هم‌تراز پیام می‌رسد:
هردم رسولی می‌رسد جان را گریبان می‌کشد بر دل خیالی می‌دود؛ یعنی به اصل خود بیا
«ذکر مُحدث»ی که در آیه‌ی ۲ سوره‌ی انبیاء مصرح است، همان خبرِ نو

۱. در فایل صوتی آمده است: خدایی که ویژگی‌هایش را در تاریخ برشمردیم دَف‌زن تاریخ است. پُژواک دَف خدا در کل تاریخ وجود دارد ولی ذیل دَف تاریخ که می‌شود گفت ساز اول و اصلی تاریخ است، یک ساز حاشیه هم داریم که آن نی انسان است و از سر سوزانش است. مولوی این‌طور ترسیم می‌کند:

دَف از کَف دست آید، نی از تن مست آید [با نی همه پست آید، تا روز مشین از پا]
دَف عالم از خداست و نی عالم از انسان است. دَف پُژواک‌تر است اما بالاخره نی هم قابل شنیدن است.

به نو و ملات تازه برای انسان در مسیر است. در منطق پروردگار، پیام‌رسانی نو به نو که سرشار است از انداز، هشدار، روش و رهنمونی، مقدم است بر عقوبت و جزا:

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ * ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ» (شعراء، ۲۰۸ و ۲۰۹)
 «مردم» هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر اینکه [برای] یادآوری، هشداردهندگانی داشتند. ذکری است. [اگر جز این بود، ستمی نسبت به آنها بود] و ما ستمگر نبودیم.»

رسولانی از خود اقوام و همچون خودشان یک به یک بر این قوم و آن قوم ظهور می‌کنند^۱ تا پژواک پیام نو به نوحان، راه‌ها نمایان کنند، زمینه‌ها آماده سازند و صف‌بندی‌ها رقم زنند. این مقصودها در شعر مولانا قابل ردگیری است:

جان‌ها بشکست و طبله‌ها ریختند	نیک و بد با همدگر آمیختند
حق فرستاد انبیا را با ورق	تا گزید این دان‌ها را بر طبق
پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم	کس ندانستی که ما نیک و بدیم
بود نقد و قلب در عالم روان	چون جهان شب بود و ما هم شب‌روان
تا برآمد آفتاب انبیا	گفت ای غش دور شو صافی بیا

مجموعه رهنمودها در «کتاب»ی مجتمع است که

هم ذکر

هم ره‌نما

و هم قابل تمسک است.

محل تعمق است که آیات آغازین سوره‌هایی از قرآن که فلسفه و سمت تاریخ را باز می‌گویند، واژگانی چون ذکر، پند، روشنگر و ... را در خود جای می‌دهند:

۱. در توضیح این جمله در فایل صوتی آمده است: این رسول ملموس است و از خودشان است، غذا می‌خورد، بازار می‌رود، تولید مثل می‌کند، قد و قامتش مانند بقیه است؛ اما کیفی‌تر. وزنی دارد، سابقه‌ای دارد، روش و منشی دارد. اما به هرحال از درون خودشان است و از نظر نوع انسانی هم‌تراز خود آنهاست.

«کتابی است حاوی هشدار و پند» (اعراف، ۲)؛

«کتابی است با نشانه‌های واضح» (هود، ۱)؛

«کتابی است برای ذکر» (طه، ۳)؛

«کتابی است حامل سخن تازه» (انبیاء، ۲)؛

«کتابی است روشن‌گر» (شعراء، ۲)؛

و این همه هشدار، پند، نشانه، تذکر، حرف نو، روشن‌گری و... معطوف است به تجهیز انسان رهرو، به دیدگاه تاریخی.

کتاب حاوی نشانه‌های تاریخ‌شناسانه، هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه، مجموعه‌ای است رهنمای عمل انسان: «و برای او در الواح، هرگونه اندرز و بیان واضح هر مطلبی را مکتوب کردیم. آن‌گاه گفتیم: آن را جدی بگیر و به قوم خود نیز توصیه کن تا نیکوترین [راهکارهای] آن را فراگیرند [و به‌کار بندند] و به‌زودی جایگاه منحرفان را به شما نشان خواهیم داد.» (اعراف، ۱۴۵) و کتاب رهنمای قابل تمسک: «فَخَذُّهَا بِقُوَّةٍ» «ای یحیی کتاب را با توان و قوت بگیر.»

«فَخَذُّ مَا آتَيْتَكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ.» «آن را به‌جد و جهد بگیر، به کار بند و شکرش گذار [حداکثر استفاده از این امکان را به‌جای آر.]» (اعراف، ۱۴۴)

جوهره‌ی تاریخ

در کتاب آخر چنین هویدا است که پیام و پیام‌آوری، بر محور «اصلاح» معنا و مفهوم می‌یابد.^۱ هر هنگام که انحرافی فاحش از مسیر «فطری» انسان آشکار می‌شود، پیامی ساطع می‌شود که مقصود آن، رفع زاویه‌ی انحراف تاریخی است، شعیب این جان‌مایه را در مواجهه با قوم خویش بر ملا می‌کند: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (هود، ۸۸)

۱. در فایل صوتی آمده است: تاریخ از منظر کتاب، اصلاح است، رهنمونی و رشد. جهانی شکل گرفته و دم به دم باید اصلاح بشود، با توجه به تضادی که درون آن وجود دارد و آن تضاد هم معطوف به تضاد دو وجه درون انسان است.

«تا بتوانم تنها مقصودم اصلاح امر شماسست و توفیقی کسب نمی‌کنم مگر به اتکای وی...»

خدا خود در آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره‌ی هود بر همین جوهره تأکید می‌ورزد: «چه شد که در میان نسل‌های پیش از شما، صاحبان [ارزش‌های] باقی نبودند که [دیگران را] از تبه‌کاری در زمین بازدارند؟ مگر اندکی از آنان که نجاتشان دادیم و ستمگران پلیدکار در پی تعیُّش خود افتادند و بزه‌کار بودند. پروردگار تو بر آن نبود که شهرهایی را که مردمش اصلاح‌گر بودند، ستمگرانه نابود کند.»

اگر مسیر بر اصلاح باشد، نابودی چرا؟ این پرسشی است استراتژیک از سوی پروردگار، پروردگاری که به تصریح خود، در فرجام موعود نیز تنها با آنان که «اراده‌ی فساد» داشته‌اند، برخورد می‌کند:

«تلك الذائرُ الآخرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» (قصص، ۸۳)

«ما این دار فرجامین را برای آنان که در زمین اراده‌ی علو و فساد و سرکشی ندارند، مخصوص می‌گردانیم و حسن فرجام خاص پروردگار است.»

این اصلاح، حاوی هدایت و رشد است. جوهر برخورد خدا با فرعون به‌عنوان نماد علو، سرکشی، حدناشناسی و فساد، معطوف به رهبری انحطاط‌آفرین اوست:

«هیچ رشدی در امر فرعون نخواهد بود. فرعون قومش را گمراه کرد و نه هدایت» (هود، ۹۷) و منشاء هیچ رشد و دگرگونی تکاملی نبود. (طه، ۷۹)

منطق تاریخ

منطق تاریخ مندرج در کتاب، بر تضاد حق و باطل استوار است^۱:

۱. در فایل سخنرانی این بخش این طور بیان شده است: ولی تضاد نه صرفاً تضاد اندیشه است و نه صرفاً تضاد طبقاتی. فراتر از تضاد اندیشه و تضاد طبقاتی، تضاد دو عنصر است که در این کشاکش وجود همدیگر را نفی می‌کنند؛ یکی عنصری است که

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ.» (انبیاء، ۱۸)
[چنین نیست] بلکه حق را بر باطل می‌افکنیم که آن را در هم می‌شکند
و باطل نابود می‌شود.»

تضاد حق و باطل جلوه‌ی خارجی دو نیروی موجود حامی حق و علیه
حق در درون خود انسان است. محصول این تضاد در وجه بیرونی و
اجتماعی خود به پالایش‌های مستمر تاریخی می‌انجامد:
«اگر خدا پاره‌ای از مردم را به وسیله‌ی پاره‌ای دیگر دفع نمی‌کرد، زمین
را تباهی فرا می‌گرفت. اما خدا نسبت به جهانیان بخشش دارد.» (بقره، ۲۵۱)
در بطن تضاد حق و باطل، فلسفه‌ی «آزمون» خود انسان و اجتماع
انسان‌ها نهفته است. اگر غیر از این بود، خدا «همسان»‌سازی می‌کرد و تاریخ
نیز بی‌تلاطم، بی‌حادثه و بی‌موج بود:

«و اگر خدا می‌خواست شما را امتی واحد قرار می‌داد ولی می‌خواهد در
مورد موهبت [اختیار] که به شما داده است، شما را آزمایش کند. از این رو در
نیکویی‌ها [بر یکدیگر] سبقت گیرید که بازگشت همه‌ی شما به پیشگاه
خداست و در مورد آنچه بر آن اختلاف داشتید، شما را آگاه می‌سازد.»
(مائده، ۴۸)

تأثیر متقابل پدیده‌های متضاد در هستی و تاریخ در سروده‌ی مولوی، به
بیان آمده است:

شب کند منسوخ شغل روز را بین جمادی خرد افروز را
باز شب منسوخ شد از نور روز تا جمادی سوخت زان آتش افروز

ریشه در حقیقت دارد و دیگری عنصری که ریشه در بطالت دارد. باطل به این مفهوم
است که فکر می‌کند دنیا بازیچه است، خوری و خوابی و قدر قدرتی و برخوردار ارباب
رعیتی با ملت برقرار کردن و حق ویژه قائل شدن و ارتفاع گرفتن و... به این مفهوم
باطلند. به این مفهوم جهان را به بطالت می‌گذرانند و مردمی هم تحت سیطره‌ی آنها
هستند در عمل دورانشان به بطالت می‌گذرد. باطل صرفاً جریانی نیست که ناخوشایند
است، مضمونی دارد و جوهری. حق هم به همین صورت است، پیش‌برنده‌ی حقیقت
در تاریخ است.

گرچه ظلمت آمد آن نوم و سبات نه درون ظلمتست آب حیات
 نه در آن ظلمت خرده‌ها تازه شد سخته‌ای سرمایه‌ی آوازه شد
 که ز ضدها ضدها آید پدید در سویدا روشنایی آفرید
 جنگ پیغامبر مدار صلح شد صلح این آخر زمان ز آن جنگ بُد
 پس زیادت‌ها درون نقص‌هاست مرشیدان را حیات اندر فناست
 «برتری در عمل» محصول آزمون و رقابت در جریان تضاد مستمر
 نیروهای مدار حقیقت و مدار بطلالت است^۱:

«خدایی که مرگ و زندگی را مقرر داشت تا شما را بیازماید که کدام‌یک
 در عمل به‌ترید و اوست تزلزل‌ناپذیر آموزگار» (ملک، ۲)

تکامل تاریخ

خدای پروردگار ایده‌پرداز، طراح، بدیع، مهندس و خالق جهان که خود
 مطلق ظرفیت‌ها و مظهر «کمال» است، به انسان ظرفیت‌دار انتخاب‌گر، توان
 تغییردهندگی عطا کرده است^۲. سمت این تغییر، سمت تکاملی است. این

۱. در توضیح بیشتر این عبارت در فایل صوتی عنوان شده است: در دل این منطق آزمون و رقابتی وجود دارد، «یسرعون فی الخیرات» (مومنون، ۶۱)، (انبیاء، ۹۰) و (بقره، ۱۴۸) و «فاستبقوا الخیرات» (آل عمران، ۱۴۱) و (مائده، ۴۸). بکوش، به سرعت، در علن و در خلا و در خفا، به این مفهوم است که این تضاد بالاخره باید به نوعی دامن زده شود. انسان می‌آید که این تضاد را دامن بزند، مدار حقیقت را به چرخش در آورد و یا در مدار حقیقی که چرخنده است، چرخ و فلک تاریخ را سوار شود و اهرمی بگذارد و مسیر حرکت باطل را ننگه دارد.
 ۲. در توضیح بیشتر در فایل صوتی آمده است: دور این مظهر تکامل باید تاب خورد؛ انسان دور دو چیز می‌تواند تاب بخورد، یکی شیطان است که خدا برایش کلمه «بطوفون» را به کار می‌برد. شیطان همیشه دور انسان تاب می‌خورد و اغوا می‌کند ولی انسان باید دور محوری تاب بخورد که از آن «اغوا» در امان باشد. مظهر تکاملی که این ویژگی‌ها را داشت و امکانی است برای تکامل، انسان هم ظرفیت‌هایی دارد، انتخاب گراست. پی‌گیر است و تغییردهنده. این انسان می‌تواند مثل خدا بشود در اشل کوچکتر. به این اعتبار جانشین است. خدا زمین را به انسان واگذار می‌کند ولی بالاخره این انسان هم جوهری دارد که اگر این جوهر پرورش پیدا نکند و در آرام‌پز تاریخ ببزد، می‌تواند نقش کوچک‌تر و محدودتر خدا را در این هستی ایفا نکند.

سمت تکاملی بر محور تکامل عالم که هم اوست، قرار دارد. مجموعه پیام‌های «نو به نو» در گُنه خود به یک امر محوری فرامی‌خواند؛ پرستش یک مبدأ واحد و هماهنگی با همان مبدأ واحد، به جای آنکه انسان خود را چندتکه و توزیع کند و خود را مبادی متنوع غیرکارا، بی‌اراده، غیرخالق و غیررهگشا، تنظیم نماید. پیام محورین همه سوره‌های حاوی فلسفه‌ی تاریخ قرآن، هم‌آهنگی با محور یگانه‌ی صاحب کمال است:

اعراف عبادت الله و برنگرفتن الهه‌ها؛

هود بازگشت به جانب رب؛

طه اله واحد و محوری شما، اوست؛

انبیاء با پروردگارتان مأنوس شوید و بر او عبادت کنید؛

شعراء پرهیز پیشه کنید و او را داوطلبانه محور قرار دهید.

در پرتو این پیام محورین، مسیر تکامل تاریخ انسان، مسیر خلق، تحصیل و تغییر است در هم‌آهنگی با محور تکامل جهان.

موانع تکامل

فهرستی از موانع تکامل در کتاب، پیش روی ماست؛

اغوا؛

عهدهای ناپایدار؛

سنت پدران؛

واپس‌روی؛

چسب به زمین و امکانات آن؛

ملاء؛

مترف.

شیطانی که از آغاز، کرامت بشر را درک نکرد و سجده بر او را برنتابید، از خدا مجوزی برای «اغوای» بشر گرفته است. او پیرامون انسان «طواف» می‌کند تا وی را از سمت تکاملی بر حذر دارد و منحرف کند. خدا در قرآن بر عهدهای ناپایداری که عامل انحراف از سمت تکامل است، یاد می‌کند؛ هم در سطحی «خاص» و هم در سطحی «عام»:

«از قبل عهدی با آدم در میان نهادیم ولی فراموش کرد و پاپمردی در او نیافتیم.» (انبیاء، ۱۱۵)
 «در بیشتر مردمان وفای به عهد نیافتیم و بیشترینشان را جز نافرمایان ندیدیم.» (اعراف، ۱۰۲)
 تکیه بر «سنت پدران» - «ابائنا الاولین» - و «سادات قوم» و آئین قومی - مِلَّتْنَا - نیز بازدارنده‌ای دیگر قلمداد شده است [که با] واژگانی زیبا در کتاب آمده است، زان جمله:

«آیات من بر شما تلاوت می‌شد و شما واپس می‌رفتید.» (مؤمنون، ۶۶)؛
 «أَتَأْتُمُّوا إِلَى الْأَرْضِ» (توبه، ۳۸)؛

به زمین می‌چسبید؟ که دال بر امیال ارتجاعی و گردیدن بر «پاشنه‌ها» و نیز چسبیدن به زمین پُر امکان است.^۱ اینها نیز در زمره‌ی موانع تکام هستند. و بالاخره ملأ یا مهتران قوم و ایدئولوگ‌های جریان ضدحق که عموماً حق‌ویژه‌طلب و رویاروی انبیا بوده و اهل «استکبار» هستند، استکبار به مفهوم مرزنانشناسی و بیرون زدن از حدود^۲. مترف یا همان طبقه‌ی ممتاز صاحب انحصاری امکانات و مکنت‌ها.

۱. در فایل صوتی این توضیحات آمده است: پیام نویی آمده بود. پیام نو مثل تویی است که وسط زمین بسکتبال یا واترپلو می‌اندازند، آن توپ در حقیقت عامل بازی دوران جدید است. خدا تویی را وسط انداخته است، پیامی وسط آورده، پیامداری را فرستاده و این پیام به‌جای اینکه شما را جذب کند، شما دائم عقب عقب رفتید و واپس رفتید و بر پاشنه‌ها می‌چرخیدید.

۲. در فایل صوتی این جملات این‌گونه آمده است: ایدئولوگ‌ها، آنهایی هستند که ایدئولوژی دوران را تئوریزه می‌کنند، خوش‌بین هم هستند و خوب توضیح می‌دهند. مدافع ایدئولوژیک طبقه حاکم هستند و در دیالوگ با انبیا عموماً رو در رویشان قرار گرفته‌اند. ایدئولوگ‌های قوم در برابر انبیا قرار گرفتند و چند ویژگی دارند؛ از تاریخ و مردم حق‌ویژه می‌خواهند و از نظر خدا مستکبرند. مستکبر هم از آن واژه‌هایی است که در ۳۰ سال جمهوری اسلامی لوث شد یعنی در حقیقت مفهومش گرفته شد و آن‌قدر به کار برده شد تا سخیف‌اش کردند. مستکبر یعنی مرزنانشناس و بی‌مرز، [کسی که] از مرز خودش بیرون بزند، مدار خودش را نشناسد و بر مدار خودش واقف و راضی نباشد.

صیروت

«شدن» مورد نظر در این دیدگاه، سمت بازگشت «آفریده» به جانب «آفریدگار» است:

«صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.»
در جهانی که به بازیچه آفریده نشده و عبث و پوده نیست و تاریخش نیز دارای سنت و تاریخش نیز دارای سنت و قانون است، انسان با کارنامه‌ی محصول اراده و عمل خویش به سوی مبدأ آفرینش باز می‌گردد.

غایت

خود انسان و اجتماع انسان‌ها (اقوام) متناسب با انتخاب‌های این جهان، جایگاه، ضریب مشارکشان در مراتبی از مدارهای حق و باطل، مورد محاسبه و کیفر قرار خواهند گرفت^۱:

«اگر خدا مردم را به سبب دست‌آوردشان مؤاخذه می‌کرد، در روی زمین احدی باقی نمی‌گذاشت. ولی آنان را تا مدتی معین مهلت می‌دهد و آن‌گاه که سرآمدشان فرا رسد، خدا [برای محاسبه و کیفر] به حال بندگانش بیناست.» (فاطر، ۴۵)

۱. در تشریح این مفهوم در فایل صوتی آمده است: غایت مبتنی بر جایگاه اقوام و انسان‌هاست که چه جایگاهی را در تاریخ اتخاذ کرده‌اند و کجای تاریخ قرار دارند. در چه پایگاهی با تاریخ و انسان‌ها و خدا و خود مواجهه کرده‌اند. ضریب مشارکشان هم مهم است. حالا در مدار حق یا باطل یا بین این دو بوده‌اند، ضریب مشارکتی داشته‌اند. تمام‌قد و قواره بودند؟ تمام نیرو بودند؟ تمام ظرفیت بودند؟ یا با ترام ۱۰ درصد، مثل کارمند سیاسی آمدند؛ هر کدام از چهره‌ها مثل کارمند سیاسی داخل آمده‌اند و کارتی زده‌اند تا فقط حضور خودشان را اثبات کنند و شاید از مواهب آن مدار بهره‌مند شوند. نهایتاً با توجه به ضریب مشارکت، هم ملت‌ها و اقوام و هم انسان‌ها توزین می‌شوند، روی ترازو و باسکول می‌روند و وزن‌کشی می‌شوند. اقلامی که قابل محاسبه است، محاسبه می‌شود. به قول کتاب به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی ظلم صورت نمی‌گیرد. دریافت غایبی هم هست. در طول دوران هستی انسان از تن‌خواه‌گردان استفاده می‌کند و آخر سر این حساب تاریخی باز می‌شود. حالا محتوای این سپرده‌ی ثابت چیست، آن فرجامی است که چه فردی باشد و چه اجتماعی یک منطق برخوردار دارد که در فاطر آمده است.

غایت و منطق محاسباتی درون آن، پایان تاریخی است که از درک توحیدی به تاریخ مستفاد می‌شود.

«جان کلام» آنکه خدا از هستی و تاریخ نه غایب است نه خالق اول و ساعت‌ساز لاهوتی برکنار از جریان تاریخ است، نه سناریست قاهر و بی‌انعطاف تاریخ. بلکه در دیدگاه کتاب، حاضر مستمر و مشرف بر تاریخ و مشوق تغییر و تحول تکاملی است. او کمک‌کار انسان در این مسیر است:

پس اشارت‌هاش اسرار ت دهد بار بردارد ز تو کارت دهد
حاملی محمول گرداند ترا قابلی مقبول گرداند تو را
قابل امر ویی قایل شوی وصل جوئی بعد از آن واصل شوی
وی با پیام‌های نو به نو، مستمراً انسان را برای تجهیز به سمت خود فرا خوانده است:

تو نطفه بودی خون شدی وانگه چنین موزن شدی

سوی من آ ای آدمی تا زینت نیکوتر کنم

انسان نیز نه بازیگر تاریخ است، نه تحت اراده‌ی «روح حاکم بر تاریخ»، نه «تحت جبر» ابزار و دوران‌های محصول پیشرفت ابزار. بلکه موجود

۱. این بخش در فایل صوتی این‌طور آمده است: این خدا نه غایب است به مانند یکی از گونه‌هایی که مطرح کردیم و نه خالق اول و ساعت‌ساز لاهوتی است؛ یعنی یک جهانی خلق کرده، یک ساعتی کوک کرده، ماشین مکانیکی را به وجود آورده و کوکش کرده و خودش کنار رفته تا از این به بعدش را خودش حرکت کند. خدا این خدا نیست، سناریست قاهر بی‌انعطاف همان‌طور که هگل می‌گوید، نیست. خدایی که از قرآن بر می‌آید خدایی حاضر، مشرف، مجری و مشوق تغییر است. ۱۶ جن خیلی کیفی و پر معناست: «و خدا مقرر داشته است که اگر در طریق استقامت، انسان استقامت ورزد آنان را سیراب می‌کنیم.» این انسان در خط تکامل قرار بگیرد، خدا سقایی می‌کند و آبرسان این نفس‌زن است؛ در دوی ماراتن و یا در مسابقات دوچرخه‌های کوهستان که بالای ۱۱۰ کیلومتر است، می‌بینیم دونده یا دوچرخه‌سوار هم‌طوقی دارد که می‌تواند آبی را به سر و صورتش بزند و یا به ته گلوش که خشک است، پاشد. در این مسیر سقاییت با خداست. یعنی خدا لوتی‌گری‌اش اینجاست که دولا می‌شود، مسیرهای تکامل را آب و جارو می‌کند و آبرسان بشر در طول این مسیر تکامل است.

خوش ظرفیتِ عامل تغییر در هستی و تاریخ است. انسان «عهد» داری که از منظر مولوی در هر دورانی کارکردی تکاملی و تصحیحی مقابل موانع راه تکاملی پروردگار دارد^۱:

۱. این بخش تکمیلی در فایل صوتی وجود دارد: یعنی اگر بر محور تکامل بگردی، من آن آبرسانی را کیفی‌تر انجام می‌دهم. حالا این خدا یک انتظاری هم از انسان دارد. این انتظار را عراقی خیلی خوب در یک رباعی آورده:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
که تو در برون چه کردی که به اندرون درآیی

یک دورانی به تو اختصاص پیدا کرد. در بیرون چه مسئله‌ای را حل کردی، چه سازماندهی کردی؟ خدا وقتی به انسان قسم می‌خورد خیلی مهم است که به سخنران‌ها و نویسندگان قسم نمی‌خورد، تاریخ الاما شاء الله پر است از سخنران و نویسنده، به قلم که عنصر آگاهی‌بخش است قسم می‌خورد. جایی که می‌خواهد به انسان قسم بخورد، همان جایی است که روی تدبیر انسان و گره‌گشایی او دست می‌گذارد. فَأَلْمَدَّ بَرَاتٍ أُمْرًا (نازعات، ۵)، کار بندگان را تدبیر می‌کنند. قسم می‌خورد به گره‌گشایان از امور، تدبیرکنندگان، بن‌بست‌شکنان، سازمان‌دهندگان، استراتژیست‌ها. این خیلی مهم است که خدا در عین بی‌نیازی، متقاضی است. بالاخره می‌گوید که می‌خواهی بیایی اینجا، در بیرون از نقطه کانونی این مدار تکامل چه کردی که حالا می‌خواهی به اندرون بیایی؟ به هر حال خدا همان طور که عراقی می‌گوید و بعد حافظ تکمیل می‌کند، [خدا بر سر عهدش هست]:

با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم همچو موسی آرئی گوی به میقات بریم
او یک عهدی با تو بسته که آن عهد مهم است. کسی عهدی را بسته که سر قرارهای خودش هست. ما هربار اراده کنیم، خدا سر قرارمان می‌آید. هر جا، در رختخواب، سر کلاس، بیرون، افسردگی، سه‌کنج، هر جا [که باشد] خدا می‌آید. او هم انتظار دارد که انسان سر قرارش برود. انسان به قدر خدا لوطی و بزرگواری نیست ولی بالاخره یک منشی، روشی [...] ما می‌گوییم که خدا مدار برتر است و انسان، مدار فرودست‌تر است. در آن مدار فرودستی هم منش و روشی مهم است که خدا آن را معطوف می‌کند به عهدی که انسان با خدا بسته. این خدا حاضر است، مشرف است، مجری است و مشوق تغییر است. سفره‌ی این جهان پهن شده که انسان بیاید و تغییرش بدهد. تغییر بدهد، نه مثل گراز به جان امکانات بیفتد و نه اینکه شخم منفی بزند. یک شخمی بزند، یک بذری بکارد، بذر اصلاح شده‌ای بپاشد و چیز جدیدی بپروراند و متصاعد بکند. این خدا، چنین خدایی است.

اما انسان، نه انسان بازیگری است که هگل می‌گوید. نقدهایی که به هگل شده این

است که، جهان را نمایشنامه‌ای فرض کرده که خدا این نمایش‌نامه را طراحی کرده، [یعنی خدا] نمایش‌نامه‌نویس و سناریست قاهر بی‌انعطاف است. نقدی که به هگل وارد شده، عنوان شده که این خدا [یی که بیان کرده‌ای] ارباب تاریخ است و بشر رعیت است. بشر باید آن محصولی را که از قبل خدا طراحی کرده، سر موعد برداشت کند و خودش بنا نیست محصولی بکارد. در نقدهایی که شده، انسان در برابر خدا در مذهب ایجابی که مد نظر هگل هست، مثل رعیت در برابر حاکم ده است. رابطه‌ی رفیقانه‌ای، از نوع رابطه‌ای که ابراهیم با خدا دارد، موسی با خدا دارد و حضرت محمد با خدا دارد، از این رابطه‌ها از دیدگاه هگلی در نمی‌آید. انسان بازیگر است تحت اراده یک روح است و در دیدگاه مارکسی هم تحت جبر است. مارکس جمله‌ای دارد، برخی انسان‌ها و برخی جملاتشان پیامبرگونه است یعنی به گونه‌ی پیامبرانند. مارکس جمله‌ای دارد و می‌گوید، تفسیر جهان کافی نیست، در تغییر وضعیت آن باید مشارکت نمود. خیلی جمله است. یعنی مسئولیت انسان را می‌رساند. برای انسان اراده‌ای قائل است. انسان نباید صرفاً جهان را روشنفکرانه تفسیر کند و مفسر تاریخ و عالم بشود، جهان را نقد بکند، پیرامون را نقد کند، همه را نقد کند غیر از خودش. کله فربه بشود، کله سنگین وزن اما اندام یک پروزن، یک مگس‌وزن و خروس‌وزن است. این مهم است که تفسیر جهان کافی نیست و باید در روند تغییر آن مشارکت نمود. اما این انسان، انسان محصور است و انسان بالنده‌ای که از کتاب در می‌آید نیست. انسان‌ها تاریخ را می‌سازند اما آنها این کار را نه به دلخواه خویش و تحت شرایط منتخب خویش، بلکه تحت شرایطی که مستقیماً با آنها روبه‌رو هستند و از گذشته به آنها منتقل شده است، انجام می‌دهند. این را در قرن هجدهم بلومر می‌گوید که انسان اراده‌ای ندارد و اراده‌اش محاط شده و تحت احاطه‌ی آن جبر طبقاتی و دترمنیسم تاریخی است. این انسان هم تحت جبر است. انسانی را که توین‌بی ترسیم کرده، هم به میزانی موثر هست {و هم} نیست، در شیش و بش است. خیلی بنا نیست که شلتاقی در این تاریخ بکند. خدا شلتاق انسان را پذیرفته اما سبکش مهم است. یک وقت است که فرعون می‌آید، شلتاق می‌کند. یک وقت هست که موحد یا غیرموحدی می‌آید و شلتاق می‌کند اما پاک‌نهادند. یک هوشی‌مینی هست که عمومی تاریخ است. ده هزار روز با سه امپریالیسم ژاپن و فرانسه و امریکا می‌جنگد، جمله‌ی کیفی‌ای دارد که ما همچون برنجزارهای چگواوا همه ساله درو می‌شویم اما سال بعد با ساقه‌هایی محکم‌تر و پربرتر دوباره می‌روئیم. خیلی مهم است که یک انسان این حرف را بزند. حرف و در حقیقت پیام را گرفته بدون اینکه کتابی خوانده باشد، رسولی را مدنظر قرار داده باشد و بر مکتوبی تعمق کرده باشد، او جان هستی را گرفته. آن انسانی که ۱۰ هزار روز جنگیده مجموعه شعری دارد که مشحون از لطافت است. خیلی مهم است که انسانی تا این حد لطیف، درون‌گرا و اهل خلوت که شعرش همه بگذار، بگذار است. بگذار

تویی موسی عهد خود، درآ در بحر و [صحبت الیث اخیانا فلا اخشی السانی را]
[الا ساقی به جان تو به اقبال جوان تو] ره فرعون باید زد، رها کن این شبانی را

انسان‌ها رشد کنند، بگذار سفره‌ی هستی پهن‌تر شود، بگذار مشارکت دیگران تجمیع گردد؛ این انسان‌ها هستند که کار انبیاپی می‌کنند، خوش‌ظرفیت و عامل تغییر هستند. خدا برای اینها هم حدی قائل است، درست است موحد نیستند، درست است حقیقت اصلی عالم را یا برش صحنه نمی‌نهند یا انکارش می‌کنند اما در دوران جایی دارند. هوشی‌مین همیشه عمومی همه‌ی بچه‌های ویتنامی و همه‌ی بچه‌هایی که زیر جنگ و محاصره بودند، است. چه گوارا، سال دیگر چهلمین سال وداعش با هستی است. می‌شود گفت که سه چهار نسل بعد از چه گوارا حیات داشتند و هر سه چهار نسل عکس چه گوارا در پیراهنشان ترسیم شده، این خیلی مهم است. این هم به نوعی سنت خداست. خدا کل امکانات را که به موحدین و مذهبی‌ها نمی‌دهد. کسانی هم هستند که در حقیقت جان پیام را گرفته‌اند بدون اینکه با محور اتصال کرده باشند ولی تاریخ را پیش برده‌اند. خدا رهبری اینها را در دوران‌هایی می‌پذیرد، بخیل نیست. ولی انسانی دیگری هم هست که آرمان سوسیالیستی داشته ولی تاریخ را یک شخم خونین زده است. استالینی پیدا می‌شود که در دوران جا ندارد، اسم او که می‌آید، خشونت و زبری و خون و چرک و تعفن بیرون می‌آید، حالا دست‌آوردهایی هم داشته است. یک رضاخانی هم بوده و ایران را توسعه داده اما توسعه‌اش خونین بوده است. کف‌شن‌کش رضاخان خونی است اما کف‌شن‌کش مصدق سبز است. مصدق هم خیلی دین و خدا، نکرد ولی ظرفیت ملتی را آزاد کرد. خدا برای این انسان‌ها چه موحد و چه غیر موحد جا باز می‌کند. حالا اگر موحد باشند و الزامات را دقیقتر رعایت کنند، برای اینها بازتر است ولی برای دیگران هم جا باز می‌کند. مشوق تغییر است. انسان هم مثل [نظر] توین‌بی «به میزانی موثر» نیست. انسان در این دیدگاه خوش‌ظرفیت و عامل تغییر است:

کدام دانه در زمین فرو رفت که نرست
چرا به دانه انسانیت این‌گونه گمان باشد
یعنی هر بذری بریزی، بار می‌هد. چرا بذر انسان بار ندهد. مولوی جان کلام را بیان می‌کند:

دوزخ است آن خانه کان بی روزن است

این دورانی که ما در آن به سر می‌بریم در این نظام فکری، اجتماعی، اقتصادی، همین است. یعنی برای انسان‌ها روزنی به سمت نور و سمت امید باقی نمانده، این دوزخ است. دوزخ که حتماً فیزیکال نیست. کی دیده، کی برگشته، تعریف کند. اما اینجاها همه تجربه شده، در جای جای تجربه شده که امید که نباشد خدا نیست، رقص و وجد که نباشد، خدا نیست. اینکه انسان نه انسان هگلی و نه انسان مارکسی و نه انسان توین بی:

[فرجام]

اما «جان تاریخ»؛
 تاریخی که دارای آغاز، روند، نقاط عطف و فرجام است،
 تاریخی که بافت، حس، عقل، حافظه و دینامیسم دارد،
 تاریخی که صاحب مولود است می‌زاید،
 تاریخی که در حال سیورورت و شدن است،
 و می‌توان با او زیست و هم‌نفس شد،
 زنده و «جان‌دار» است.^۱

۱. در فایل صوتی «جان تاریخ» به تشریح آمده است: تاریخ آفریده است. آفرینش اولیه‌اش با خدا بوده و بعد از آن انسان‌ها هم نقش داشته‌اند. تاریخ دارای روند است و نقطه‌عطف‌هایی را در این روند ترسیم می‌کند. دارای فرجام است. دارای بافت است، نسوجی دارد، تاری دارد و پودی دارد. اسم دیگر خدا فاطر است که در برش سنتی به مفهوم خالق ترجمه‌اش کرده‌اند، اما فاطر به مفهوم جداکننده‌ی تار از پود است. تار و پود هستی را خدا جدا کرده و خدا به هم بافته است. تاریخ هم بافت دارد. تاریخ عقل دارد. تاریخ حافظه دارد. انباشت دارد، دینامیسم دارد. تاریخ مولود دارد، دردهای سخت زایمان دارد که از دردهای سخت زایمان «ان مَعَ العُسر یسرا فان مَعَ العُسر یسرا» مولود به‌وجود می‌آید. [تاریخ] سیورورت دارد. شدن دارد و امکان هم‌نفسی هم دارد. گروه‌هایی که می‌خواهند به دماوند بروند، چون فشار هوا در دماوند بالاست یک‌شب باید در پایگاه اول بخوابند تا هم‌نفس بشوند. تاریخ هم این‌گونه است، هم‌نفسی دارد. حضرت علی(ع) در دو خطبه [تاکید می‌کند] بر اینکه با تاریخ باید هم‌نفس شد تا جایی که مانند پیشینیان شد. [او می‌گوید:] «آنچنان با تاریخ درتیده‌ام که گویی از آنها شده‌ام.» می‌توان با تاریخ هم‌نفسی و هم‌آغوشی داشت. حالا موجودی که این ویژگی‌ها را دارد، مثل موجود زنده است. انسان هم آغازی دارد، فرجامی دارد، نقاط عطفی دارد. نسوج دارد، بافت دارد، حافظه‌ای دارد، شعوری دارد و نهایتاً غایتی. پس این تاریخ، جان دارد، بی‌جان نیست. آن‌طور [نیست مثل] قبل از دوران جدید که بی‌جان تصور می‌شد. جان‌دار است. موضوع تاریخ [نیز]، انسان جان‌دار است. اگر انسان نباشد، تاریخی نیست. مرحوم «حسیبی» که از عناصر اصلی جریان ملی شدن صنعت نفت بود، بحث مهمی داشت. ایشان عنوان می‌کرد، ایران بدون مردم که چیزی نیست، [اگر] ایران از مردم ایران منفک شود، یک فیزیکی است مثل همه فیزیک‌ها. این مردم هستند که به ایران معنی می‌دهند. به‌طور کلان‌تر می‌شود همین قضاوت مرحوم دکتر حسیبی را مطرح کرد، تاریخ هم همین‌طور است. انسان نباشد، [تاریخ]

«سمت» آن نیز سمت «رسوب» و «تسری» حقیقت است.^۱

آغاز عالم غلغله، پایان عالم زلزله [قالی به دست این حال‌ها، حالی به دست این قال‌ها]
عشق و شکری با گله، آرام با زلزال‌ها [فال وصال آرد سبق، کان عشق زد این فال‌ها]
انسان با نهادِ متلاطمِ ناآرام، کنجکاو کوشنده و رونده به سمت حقیقت،
در عالمی که آغازش پر غلغله و پایانش با زلزله است، آرام و عاشق و با
بهره‌مندی از امکانات هستی پیش می‌رود و نقش تغییردهنده‌ی خود را برملا
می‌سازد.

موضوعیت ندارد، [در نتیجه] موضوع تاریخ هم جان‌دار است.
این بحث را با شعر مرحوم دهخدا می‌بندیم که ۴۰ سال سر لغت‌نامه‌ی دهخدا نشست.
حرفی که می‌زند درش جان تاریخ است:

مرگ هرگز برای ماضی نیست مرگ از بهر حال و آینده است
حال و آینده را توان کشتن لیک بگذشته تا ابد زنده است
[حاکمان] هم تصور می‌کنند که می‌توانند تاریخِ پشتِ سر را بکشند. چنین چیزی
نمی‌شود و نشده است، در ایران ما هم نشده است. فرصتِ حال و آینده را به نوعی
می‌شود کُشت. گرچه خود فرصتِ کشته‌شده‌ی حال و آینده هم باز به تاریخ می‌پیوندد.
۱. در فایل صوتی آمده است: از ابتدای خلقت تا الان که نگاه بکنید، همه مضامینی که
به نوعی حامل حقیقت بودند، رسوب کردند. همه‌ی عناصر اعم از موحد و غیرموحد
که در مدار تاریخ نقش ایفا کردند، در تاریخ صاحب جایگاه شدند. این خیلی مهم
است. تاریخ به هستی حق‌شناس است و هرکه در مدار حق باشد، حَقش را به جای
می‌آورد. خدا چند جا برای خودش واژه‌ی مسئول را به‌کار می‌برد، یعنی من مورد
سوال هستم و در قبال وعده‌هایی که داده‌ام، مسئولم. و چندجا واژه‌ی شکرگزاری را
برای خودش به‌کار می‌برد که شکرگزار انسان‌هایی است که بار تاریخ را به‌گردد
کشیده‌اند. [خدا] خودش هم در رسوب حقیقت کمک می‌کند و این حقیقت هم دائم
تسری پیدا می‌کند. یعنی امروزی که ما در آن زندگی می‌کنیم، نسبت به ابتدای تاریخ و
دوران غارنشینی و انسان‌های اولیه، حقیقت بسیار بیشتر رسوب و تسری پیدا کرده
است.

ت سیاسی و اجتماعی بین سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵
 در سده جنبش خجسته مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است
 برای یک ورنانداز تاریخی بر پهنه قسرنی که پشت سر نهاده ایم و نظر
 افکندن بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناکامی های فصل به فصل
 مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن مان.
 در بزنگاه سده مشروطیت، برگ زینم ایده ها، آرمان ها، طلب ها، مهراها،
 دردها، زخم ها، شعفاها، ظفرها، نافرجامی ها و... تجربه ها و درس های
 پرپژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را.
 ما برگ نزنیم که برگ زند؟
 فرصتی اختصاص دهیم برای برگ زدن آموزشی و پردقت هشت
 فراز مبارزاتی سده اخیر.

هشت فراز هزارنیاز

در سده جنبش خجسته مشروطه، مغتنم فرصت و نیکو زمانی است
 برای یک ورنانداز تاریخی بر پهنه قسرنی که پشت سر نهاده ایم و نظر
 افکندن بر فرازها و فرودها، دستاوردها و ناکامی های فصل به فصل
 مبارزات سیاسی و اجتماعی میهن مان.
 در بزنگاه سده مشروطیت، برگ زینم ایده ها، آرمان ها، طلب ها، مهراها،
 دردها، زخم ها، شعفاها، ظفرها، نافرجامی ها و... تجربه ها و درس های
 پرپژواک صدساله ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۵ را.
 ما برگ نزنیم که برگ زند؟
 فرصتی اختصاص دهیم برای برگ زدن آموزشی و پردقت هشت
 فراز مبارزاتی سده اخیر.